



درباره روایت بدانید:

پایگاه خبری تحلیلی روایت در سال ۱۴۰۱ به منظور ارائه روایت اصیل و ناب از رویدادهای مرتبط با جغرافیا، تاریخ و هویت کشور و ملت افغانستان تاسیس شد. نکته قابل توجه این که پالیسی پایگاه خبری تحلیلی روایت را بازتاب روایت مردم، نه جناح‌های سیاسی، تشکیل می‌دهد.

اگر مخاطبی بپرسد که چرا روایت را ایجاد کرده‌ایم، پاسخش ساده است و آن این‌که ما امروزه در دنیا و بالاخص در افغانستان، در آتش روایات جعلی و دروغینی می‌سوزیم که هیچ ارتباط و پیوندی با تاریخ، فرهنگ و هویت امروز و دیروز کشور ما ندارد. روایت مسلط امروز در افغانستان، روایت حذف‌گرایانه‌ای است که مبتنی بر انحصارطلبی قومی، دیگرستیزی، فرهنگ‌زدایی و تبعیض جنسیتی است. آنچه امروز برای مردم این سرزمین حیاتی است ارائه یک روایت واقعی، مردمی و سازنده است که ما سعی داریم آن را با کمک مخاطبان خود ایجاد کنیم... روایتی از افغانستان و برای همه افغانستانی‌ها.

ماہنامہ روایت

شناسہ

صاحب امتیاز: عبدالشہید ثاقب

مدیر مسوول: شفیق اللہ احدی

سرڈیپر: عبداللہ دانش

ہیأت تحریر: دکتر عبداللطیف پDRAM، عبدالشہید ثاقب، شفیق اللہ احدی، عبداللہ دانش،

محمد خالد صدیقی، ضیا ضیایی، روح الیمین روحانی، کنشکا بهگام.

نویسندگان این شمارہ

- محمد خالد صدیقی - ضیا ضیایی
- جنرال فرید احمدی - محمد قاهر محمدی
- ضیا ضیایی - عبدالمجید قادری
- عبدالشہید ثاقب - فہیم فراواک
- شہرام خراسانی - صدام عاشوری
- روح الیمین روحانی - محمد رضا رضایی
- محمد دارابی
- دکتر مریم عزیزی
- کنشکا بهگام

فهرست مقالات

۱۹.....	از سقوط تا مرگ رویاها.....	۴.....	یادداشت مدیر مسوول.....
	(محمد رضا رضایی)		
۲۱.....	در چهار سال سلطه طالبان، بر شیعیان افغانستان چه گذشت؟.....	۵.....	چهار سال پس از سقوط جمهوریت؛ کارنامه سپاه طالبان و درس‌های تلخ ملت.....
	(محمد دارابی)		(جنرال فرید احمدی)
۲۲.....	زنان افغانستان و چهار سال مبارزه نفس گیر در برابر هیولای تاریخ.....	۷.....	پیروزی در سایه سکوت؛ طالبان و سالگرد چهارم با پیام‌های سیاسی نه نظامی.....
	(دوکتور مریم عزیزی)		(محمد خالد صدیقی)
۲۳.....	پانزدهم آگست؛ روزی که افغانستان را قربانی قومیت کردند.....	۹.....	چرا طالبان امسال با تجهیزات آمریکا رژه نرفتند؟.....
	(کنشکا بهگام)		(شهرام خراسانی)
۲۴.....	حکایت دو شهر: لندن ۱۹۴۰، مزار ۱۴۰۰.....	۱۱.....	نقش فرسایش سرمایه اجتماعی در سقوط نظام جمهوریت افغانستان.....
	(عبدالشهید ثاقب)		(محمد قاهر محمدی)
۲۵.....	نقش رسانه‌ها در سقوط جمهوریت؛ بررسی مستند عملکرد طلوع و آریانا، ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰.....	۱۳.....	۱۵ آگست؛ روز سقوط آرزوها روز خاموشی زنان و آغاز فصل تاریک معاصر افغانستان.....
	(روح‌الیمین روحانی)		(عبدالمجید قادری)
۲۶.....	۲۴ اسد استقلال افغانستان؛ کدام استقلال؟ شش دلیل که ثابت می کند ادعای استقلال طالبان دروغ است.....	۱۴.....	بعد از طالبان، «افغانستانی» نخواهیم داشت.....
	(ضیا ضیایی)		(نویسنده: فهیم فرواک)
۲۸.....	حرف آخر.....	۱۸.....	سقوط از عرش مردانگی به فرش انفعال و ذلت.....
			(نویسنده: صدام عاشوری)



یادداشت مدیر مسوول



فصل اول، شماره ۳

پرسش کلیدی ما در این شماره آن است: پس از فروپاشی، چه باید کرد؟ آیا می‌توان از دل این شکست، زمینه‌ای برای آینده‌ای متفاوت ساخت؟ جامعه افغانستان – چه آنان که در داخل مانده‌اند و چه آنان که در مهاجرت نفس می‌کشند – نیازمند بازنگری در خود، در روایت‌هایش، و در چگونگی نگاهش به سیاست، قدرت، دین، قومیت و حتی مفهوم وطن است.

امید ما این است که این شماره، بهانه‌ای باشد برای گفت‌وگویی عمیق‌تر، برای نقد صادقانه‌تر، و برای زنده نگه‌داشتن یاد و تجربه‌ی آنچه بر ما گذشت. هیچ جامعه‌ای از مرور و مستندسازی شکست‌هایش کوچک نمی‌شود؛ آن‌که از حافظه جمعی‌اش می‌گریزد، محکوم به تکرار آن است.

از همه نویسندگان، پژوهشگران، و همکارانی که با ما در شکل‌گیری این شماره همراه بودند سپاسگزارم. و از شما، خوانندگان آگاه و دلسوز، دعوت می‌کنم تا با نگاه انتقادی و پیشنهادهای سازنده‌تان، به غنای این گفت‌وگو بیفزایید.

مدیر مسوول ماهنامه روایت

خبرنامه
ماجرای
باجملہ ہا میر
روزنامہ

چهار سال از یکی از پرحادثه‌ترین، تلخ‌ترین و در عین حال عبرت‌آموزترین روزهای تاریخ معاصر افغانستان گذشته است: سقوط جمهوریت در افغانستان. با انتشار این شماره ویژه، تلاش کردیم تا نه فقط یک واقعه تاریخی، که یک روند پیچیده و چندلایه را بازخوانی کنیم. روندی که ریشه در ساختارهای فرسوده، فساد سیستماتیک، بی‌اعتمادی اجتماعی، وابستگی مزمن به قدرت‌های خارجی، و گسست عمیق میان دولت و ملت داشت.

ما در شماره چهارم «ماهنامه روایت»، به این سقوط نه به عنوان یک رویداد اتفاقی یا صرفاً نظامی، بلکه به مثابه فروپاشی یک تجربه سیاسی – اجتماعی نگاه کرده‌ایم؛ تجربه‌ای که می‌توانست فرصتی برای گذار از تاریخ خشونت‌زده ما باشد، اما خود به قربانی تکرار همان تاریخ بدل شد.

در این ویژه‌نامه، روایت‌های گوناگونی را گرد آورده‌ایم: تحلیل‌هایی از صاحب‌نظران سیاسی، یادداشت‌های از نویسندگان، خاطرات میدانی از روزهای سقوط، نگاه تاریخی به روند دولت‌سازی، و نیز پرسش‌های بی‌پاسخ درباره آنچه می‌توانست رخ ندهد اما رخ داد. کوشیده‌ایم صدای کسانی را بازتاب دهیم که معمولاً در حاشیه مانده‌اند؛ از سربازانی که بی‌دفاع رها شدند، تا کارمندانی که در اضطراب آینده فرو رفتند، از زنان منزوی‌شده، تا نسل جوانی که آرمان‌هایش بی‌صدا شکست.

اما این شماره «ماهنامه روایت» فقط دفتر سوگ و شکست نیست. همان‌گونه که در نام خود وعده داده‌ایم، روایت‌گر امید، بازاندیشی و بازسازی نیز هست. در کنار پرونده سقوط، به مسائل دیگر نیز پرداخته‌ایم: نگاهی به تحولات تازه منطقه‌ای و بین‌المللی که بی‌تردید بر سرنوشت افغانستان
۱۰۱۱۶



چهار سال پس از سقوط جمهوریت؛ کارنامه سیاه طالبان و درس‌های تلخ ملت

نویسنده: جنرال فرید احمدی

۱۵ اگست ۲۰۲۱ سیاه ترین روز در حافظه تاریخ، که محمد اشرف غنی ریس جمهور، بدون مقاومت و مسولیت پذیری همراه با حلقه خاص وفاداران نظامی و سیاسی اش، به تاریخ و قانون اساسی و به خون صد ها هزار شهید در طول بیست سال خیانت و فرار کرد ،بیایید باهم ۴ سالگی رژیم ملیشه جنگ سالار طالبان را مختصرا بررسی کنیم :اکثریت مردم افغانستان و کشورهای جهان حاکمیت این گروه جاهل، تک قومی، تک مذهبی و مستبد را نامشروع می دانند. شهروندان کشور، تصمیم روسیه مبنی برسمیت شناختن طالبان را تقبیح کردند. طالبان با صدور ۱۱۹ فرمان و فتوای افراط گرایانه، دختران و زنان، یعنی نیمی از نفوس کشور را کاملا از جامعه حذف و فلج کردند. فقه جعفریه را رسما لغو و مراسم اهل تشیع را ممنوع و محدود اعلام کردند. اقتصاد ضعیف، متزلزل و وابسته باقی مانده، بیکاری و نارضایتی بیداد می کند. انتقاد و بدبینی داخلی میان گروهی افزایش یافته است.

مطبوعات و رسانه‌های داخل کشور کاملا سانسور شده و اخبار واقعی، موثق، بی‌طرف و آزاد وجود ندارد. طالبان تمام آزادی های انسانی و مدنی، حق بیان و عقیده و حتی شیوه زندگی کردن را از مردم گرفته اند. منتقدین و مخالفین شان، یا به قتل رسیدند یا در زندان ها اند. طالبان بر رفتارهای نادرست حکومت ایران و پاکستان در برابر مهاجرین کشور، کاملا خاموش است و همچنان ظرفیت رسیدگی و کنترل به آن را هم ندارد. طالبان تعدادی از نیروهای امنیتی جمهوریت را به قتل رسانده، تعدادی زندانی، و برخی با خانواده شان آواره و مهاجر اند. گذارش های متعدد سازمان های حقوق بشری ملل متحد و عفو بین‌الملل، اینرا تأیید می کنند. روابط طالبان با القاعده و تروریستان بین‌المللی مستحکم بوده و گسترش یافته است. و به کمک آنان برای شستشوی مغزی اطفال و جوانان ما، به ترویج افراط‌گرایی و تروریزم هزاران مدرسه بدون نصاب تعلیمی و نظارت ساختند. که نه تنها آینده نسل جوان کشور ما را به خطر جدی انداخته، بلکه ثبات سیاسی منطقه را تهدید بالقوه می کند. طالبان با انتقال افراد بیگانه تحت نام کوچی به غضب زمین و خانه مردم محلی در شمال پرداختند، طالبان بااین عمل، تنفر قومی و آغاز جنگ فرقه‌ای را عمدا افزایش دادند و با تاسف در آینده نتیجه نامطلوب آنرا می‌بینیم.

طالبان از فروپاشی رژیم نا مشروع خود و قیام مردم ترس دارند، ولی آسیب پذیری خود، و واقعیت های جامعه را مانند حکومت های قبلی انکار و ترس خود را، با شکست ناپذیری نمایشی و تبلیغات، جبران می کنند. کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر با ایجاد فابریکات عصری پروسس آن، در جنوب افغانستان چندین برابر افزایش یافته است.

جنايات و فساد مالی واداری مقامات مختلف طالبان به اوج خود رسیده، مکررا متهم به کشتار خود سرانه بدون محکمه، تجاوز به پسران و زنان، غضب دارایی های مردم، لت وکوب و توهین مردم شده اند، ولی هیچگاه حدود شرعی و فیصله محاکم یا صورت نگرفته ویا بالای شان تطبیق نگردیده، و در حقیقت منتظر محاکمه و عدالت مردم اند و آن روز می رسد.

مبارزات آزادی خواهانه ای دختران و زنان، و جبهات مقاومت و آزادی بر علیه طالبان توجه جهان آزاد را به خود معطوف کرده، که در نتیجه آن، لابی گران و طرفداران طالبان در خارج دستاورد نداشتند. طالبان معادن را به چین، استقلال و فضای کشور را در مقابل ماندن در قدرت معامله کردند. و حاضر نیستند که ضمائم پنهانی معاهده دوحه را آشکار سازند. طالبان از مردم افغانستان و کشورهای جهان می خواهند که انها را به عنوان رژیم مشروع و نورمال بپذیرند، در حالیکه مردم، بیکار، گرسنه و ناراضی اند، رژیم نمایندگی از یک‌طبقه کوچک و خاص می کند، تعصب زبانی و قومی در ادارات دولتی نفرت را به وجود آورده، قانون اساسی وجود ندارد و قرآن شکنی و شریعت شکنی بی وقفه رهبر، امیر، قاضی دادگاه و محکمه، وزیر، والی و قوماندان که پاسخگو و عادل هم نیستند، این تراژدی را شدت بخشیده است. خدمات عمومی و امکانات ابتدایی صحی وجود ندارد، ولی طالبان مردم را بخاطر قوم و زبان، لباس و صورت ظاهری زندانی، تحقیر و توهین می کنند.

تاریخ نشان داده که چنین رژیم جهل و نامشروع که هیچ درس از گذشته نمی گیرد، محکوم به شکست است. ترس و خشم سرکوب شده مردم مانند آتش فوران میکند و مفکوره طالبانی در آن می‌سوزد. یک راه حل، بر اندازی رژیم با خشونت، شیوه خود طالبان است و راه حل دوم مفاهمه و مذاکره، انتخاب هنوز هم بدست طالبان است. کارگزاران نظام جمهوریت از ریس جمهور، تا مقامات ملکی و نظامی، شورای ملی – قوه مقننه و قوه قضاییه با محاکم مختلف آن، در چگونگی تطبیق قانون نواقص زیاد داشتند و داشتیم، ولی قانون اساسی وجود داشت که با گذشت زمان تغییرات بطلی، بدون خشونت و مثبت به میان می آورد و کشور بسوی آبادی پیش می رفت. شکست جمهوری، پایان افغانستان نیست، آرمان‌ها، خاطرات و شجاعت آنان که برای آن جنگیدند، پابرجاست و آینده هنوز زنده است. اما در نهایت، این داستان، فقط در باره شکست نیست، در باره‌ی افراد است – افرادی واقعی که تسلیم نشدند. سربازان، بریدملان، افسران، جوانان و بزرگسالان که تا آخر در پنجشیر و کندهار جنگیدند. پدران و مادران که برای فرار از انتقام تروریستان طالب از کوه ها و دشت ها عبور کردند. روزنامه نگارانی که حتی در ترس و خاموشی حقیقت را گزارش می‌دهند. فداکاری همه اینها، با خیانت سیاسیون، باطل و فراموش نمی شود.

می‌دانم اکثر مردم چیز فهم افغانستان، بخاطر فریبکاری و دروغ سیاسیون از سیاست دوری می کنند، ولی با آنهم تصمیم و صلاح با شماس‌ت یا از جبهات فعال نظامی مقاومت و آزادی، و یا احزاب سیاسی معتدل مانند حزب رحمت الله نبیل، شورای مقاومت ویا ائتلاف سازمانها و احزاب به رهبری زنان ضد طالبان و یا هم ختنی و مذبذب با ادامه سر و صدا، بدون برنامه برای رسیدن به اهداف تان، را انتخاب کنید.

حکومت مردم یا جمهوریت، یعنی مردم در مسولیت و صلاحیت انتخاب حاکمان خود (حق انتخاب حاکم ولسوالی و شهردار، انتخاب والی و شهردار، شورای قریه و روستا، شورای ولایتی و...) شریک شوند و مسولیت انتخاب خود را بگیرند. تجربه من در جریان خدمت در اردوی ملی نشان داد، که همه مردم افغانستان از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب خواهان حق انتخاب حاکمان محلی (حاکم یا ولسوال، والی، شهرداران) منحیث ارائه کنندگان خدمات عمومی، می باشند. از عدم پاسخگویی حکومتداری شفاف و مسولیت گریزی والیان انتصابی مرکز به ستوه آمده و مجبورا با دشمن همکاری می کردند. نخبگان هر قوم و مردم افغانستان با شعور سیاسی از سقوط حکومت مردم یا جمهوریت درس بزرگ گرفتند، و برای باز پس گیری آزادی و احیای نظام مردم سالار و عادلانه متحد می شوند، گرچه تاریخ معاصر افغانستان با تضاد، بی عدالتی و بی ثباتی همراه بوده و در حادثه اخیر سقوط جمهوریت، روحیه اعتماد و همدیگر پذیری بسیار صدمه دیده و مستلزم احیای دوباره است که

آسان نخواهد بود.



و باید بر حل مشکلات و مسایل ملی، طوری توجه، برخورد و بحث کنیم که در کوتاه و دراز مدت موفق به حل آن شویم، از بی اتفاقی و سلیقه شخصی اجتناب کنیم، تا عمر تروریزم طالبان از این بیش دراز نشود، تا آینده ای روشن برای کشور تضمین شود انشاءالله. روح شهدای آزادی نیروهای امنیتی و دفاعی جمهوریت، شهدای جنبش های روشنایی، رستاخیز و تبسم، شهدای حملات انتحاری و مردم بیگناه، شهدای جبهات مقاومت و آزادی شاد باد.

پیروزی در سایه سکوت؛ طالبان و سالگرد چهارم با پیام‌های سیاسی نه نظامی

نویسنده: محمد خالد صدیقی

چهار سال پس از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، این گروه با سبکی متفاوت سالگرد خود را جشن گرفت. برخلاف سال‌های گذشته که برگزاری رژه‌های نظامی در بگرام به نمادی از اقتدار و توان نظامی طالبان تبدیل شده بود، امسال میدان رژه خالی ماند و جشن‌ها در تالار لویه جرگه در کابل برگزار شد. این تغییر نه تنها در شکل مراسم، بلکه در پیام‌هایی که طالبان قصد انتقال آن‌ها را داشت، منعکس می‌شود. سکوت میدان نظامی و انتقال تمرکز به فضای رسمی و محدود، نشان‌دهنده تغییر تاکتیک این گروه در نمایش قدرت و انتقال پیام سیاسی است.

این تصمیم طالبان، هم از منظر داخلی و هم بین‌المللی قابل توجه است. در داخل افغانستان، این تحول می‌تواند حامل نشانه‌ای از تلاش طالبان برای مشروعیت‌سازی خود و کاهش تنش با جامعه مدنی و نخبگان سیاسی باشد. در سطح بین‌المللی نیز، نمایش قدرت بدون تجهیزات نظامی آمریکایی و بدون رژه‌های پرهیاهو، توجه رسانه‌ها و سیاستمداران خارجی را به خود جلب کرده است. به عنوان نمونه، شبکه خبری الجزیره گزارش داد که عدم برگزاری رژه نظامی، پیام روشن طالبان به جامعه جهانی مبنی بر «تاکید بر جنبه‌های حکومتی و سیاسی به جای نظامی» است. همچنین، واکنش دونالد ترامپ در گذشته درباره نمایش تجهیزات آمریکایی در اختیار طالبان، اهمیت دیپلماتیک این تغییر تاکتیک را برجسته می‌کند.

این مقاله با تمرکز بر تحلیل تغییر سبک برگزاری سالگرد چهار سالگی طالبان، تلاش دارد پیام‌ها و انگیزه‌های پشت این رویکرد جدید را بررسی کند و نشان دهد که چگونه گروه طالبان تلاش دارد با تکیه بر نمادگرایی سیاسی و کاهش نمایش قدرت نظامی، جایگاه خود را در عرصه داخلی و روابط بین‌المللی بازتعریف کند.

تحلیل رژه و تغییر تاکتیک طالبان

سالگرد چهار سالگی طالبان با کنار گذاشتن رژه نظامی در بگرام، نقطه عطفی در شیوه نمایش قدرت این گروه محسوب می‌شود. در سال‌های گذشته، رژه‌های نظامی و نمایش تجهیزات نظامی آمریکایی، نه تنها نمادی از تسلط و کنترل طالبان بر افغانستان بود، بلکه پیامی روشن به جامعه جهانی درباره توان نظامی و آمادگی این گروه برای مقابله با هر تهدید داخلی و خارجی منتقل می‌کرد. امسال اما، تالار لویه جرگه جای میدان رژه را گرفت و مراسم به‌صورت محدود و رسمی برگزار شد، نشانه‌ای از تغییر استراتژی طالبان در نمایش قدرت.

این تحول پیام‌های چند لایه دارد:

۱. **از منظر داخلی:** تمرکز بر مراسم رسمی و محدود، تلاشی برای کاهش تنش با نخبگان سیاسی و جامعه مدنی است. طالبان با چنین رویکردی می‌تواند تصویری از ثبات، مسئولیت‌پذیری و قابلیت مدیریت کشور ارائه کند و از تحریک نگرانی‌های ناشی از نمایش قدرت نظامی پرهیز نماید. این اقدام، نشان‌دهنده درک طالبان از حساسیت جامعه مدنی و گروه‌های سیاسی نسبت به نحوه اداره کشور است و ممکن است به ایجاد فضای محدود گفت‌وگو و تعامل با نهادهای داخلی منجر شود.

۲. **از منظر بین‌المللی:** این تغییر تاکتیک می‌تواند پاسخی به نگرانی‌هایی باشد که کشورهای خارجی، به ویژه ایالات متحده، در مورد تسلیحات آمریکایی در دست طالبان ابراز کرده‌اند. سخنان رسمی مقامات آمریکایی و گزارش‌های سازمان ملل درباره نگرانی از گسترش تجهیزات نظامی، اهمیت این رویکرد طالبان را برجسته می‌کند. به این ترتیب، کنار گذاشتن رژه نظامی همزمان با حفظ جنبه‌های نمادین، حامل پیامی دیپلماتیک و تاکتیکی است.

علاوه بر این، انتقال مراسم به فضای تالار لویه جرگه، نشان‌دهنده تمایل طالبان به مشروعیت‌بخشی داخلی است. استفاده از نمادهای رسمی و تاریخی، تلاش این گروه برای ارائه تصویری از قدرت قانونی و حکومتی را نشان می‌دهد، نه صرفاً توان نظامی. این رویکرد، فرصت مناسبی برای طالبان فراهم می‌کند تا پیام‌هایی غیرنظامی و سیاسی به مخاطبان داخلی و خارجی منتقل کرده و جایگاه خود را در عرصه افغانستان و روابط بین‌الملل بازتعریف کند.

در سطح تحلیل انتقادی، کنار گذاشتن رژه نظامی می‌تواند نشان‌دهنده چند هدف استراتژیک دیگر نیز باشد: کاهش احتمال اعتراضات یا انتقادات داخلی، جلوگیری از تحریک نهادهای بین‌المللی، و ایجاد تصویر کنترل‌شده و کم‌ریسک از قدرت طالبان. همچنین، محدود کردن مراسم می‌تواند ابزاری برای تمرکز بر گروه‌های نزدیک به حکومت و تقویت حمایت نخبگان در داخل کشور باشد.

پیام‌های سیاسی و بین‌المللی تغییر تاکتیک طالبان

تغییر شیوه برگزاری سالگرد چهار سالگی طالبان پیام‌های مهمی را به سطح بین‌المللی منتقل می‌کند:

۱. **پیام دیپلماتیک:** عدم برگزاری رژه نظامی و تمرکز بر مراسم داخلی در تالار لویه جرگه، تلاشی برای کاهش تنش با جامعه جهانی و مدیریت نگرانی‌ها درباره تهدید مستقیم توان نظامی طالبان است. گزارش‌های رسانه‌ای و اظهارنظر مقامات غربی نشان می‌دهد که نمایش تجهیزات آمریکایی در اختیار طالبان حساسیت بالایی ایجاد می‌کند و می‌تواند واکنش‌های سیاسی و تحریمی را به دنبال داشته باشد. این اقدام طالبان نشان داد که گروه قادر است با پیام‌های غیرنظامی، بخشی از توجه و نگرانی‌های جهانی را مدیریت کند.
۲. **پیام سیاسی داخلی:** تمرکز بر مراسم رسمی و نمادین، نشان‌دهنده تلاش طالبان برای مشروعیت‌بخشی داخلی و ارائه تصویری از ثبات و حاکمیت است. این رویکرد همچنین می‌تواند به کاهش فشار و تنش بر نهادهای مدنی و سیاسی کمک کند و فضای تعامل محدود و کنترل‌شده با نخبگان ایجاد نماید.



در کنار این، ملاحظات امنیتی نیز نقش دارد. بگرام هنوز برای برخی گروه‌های مخالف طالبان، از جبهه مقاومت ملی گرفته تا شاخه خراسان داعش، یک هدف نمادین و ایدئولوژیک محسوب می‌شود. برگزاری یک رژه بزرگ در این پایگاه، با حضور تجهیزات سنگین، می‌توانست ریسک حملات آزادی‌خواهانه یا عملیات مبارزان این جبهات را بالا ببرد. در شرایطی که طالبان می‌خواهند تصویر «کنترل کامل امنیت» را حفظ کنند، کاهش چنین خطراتی منطقی است.

از منظر بین‌المللی، طالبان آگاه‌اند که نمایش تجهیزات آمریکایی، تصویری منفی از آنها در افکار عمومی جهان ایجاد می‌کند و روایت «طالبان مسلح به سلاح‌های غربی» را تقویت می‌کند. این تصویر در مذاکرات پشت‌پرده برای گشودن مسیرهای اقتصادی و آزادسازی بخشی از دارایی‌های بلوکه‌شده افغانستان، می‌تواند یک مانع جدی باشد. به همین دلیل، حذف این نمایش‌ها را باید بخشی از یک دیپلماسی رسانه‌ای دانست.

پایان سخن اینکه؛

در کل، کنار گذاشتن رژه بگرام را هم می‌توان نشانه‌ی ضعف یا تسلیم در برابر هشدارهای ترامپ دانست، و هم می‌توان آن را بخشی از یک استراتژی چندلایه ارزیابی کرد: جلوگیری از خوراک تبلیغاتی برای مخالفان خارجی، تعدیل تصویر بین‌المللی، کاهش خطرات امنیتی، و تمرکز بر قدرت سیاسی به جای قدرت صرفاً نظامی. طالبان در این تصمیم تلاش کردند نشان دهند که میدان اصلی نبرد امروز، نه فقط بر خاک و با سلاح، بلکه در عرصه تصویر و روایت عمومی شکل می‌گیرد.

۳. **پیام نمادین:** تالار لویه جرگه به عنوان یک فضای رسمی و تاریخی، حامل پیام مشروعیت و انسجام حکومتی است. برگزاری مراسم در این مکان به جای میدان نظامی، نشان‌دهنده تغییر اولویت طالبان از نمایش مستقیم قدرت نظامی به تأکید بر ساختار حکومتی و نمادگرایی سیاسی است. این اقدام می‌تواند سیگنالی به دیگر گروه‌ها و بازیگران منطقه‌ای باشد مبنی بر تمایل طالبان برای مدیریت تصویر خود در عرصه بین‌المللی و کاهش نگرانی‌های امنیتی.

نتیجه‌گیری

سالگرد چهار سالگی طالبان با کنار گذاشتن رژه نظامی و تمرکز بر مراسم داخلی در تالار لویه جرگه، نمایانگر تغییر تاکتیکی و استراتژیک این گروه در نمایش قدرت است. این تحول پیام‌های داخلی و بین‌المللی مهمی دارد:

پیام داخلی: تمرکز بر نمادگرایی سیاسی و مراسم رسمی، تلاش طالبان برای تثبیت مشروعیت داخلی، کاهش تنش با نخبگان و جامعه مدنی، و ارائه تصویری از ثبات نسبی را نشان می‌دهد.

پیام بین‌المللی: محدود کردن نمایش قدرت نظامی و تمرکز بر فضای رسمی، نشان‌دهنده توان طالبان در مدیریت نگرانی‌های جهانی و ایجاد فضای تعامل دیپلماتیک است. در سطح انتقادی، کنار گذاشتن رژه نظامی نه تنها یک تغییر ظاهری است، بلکه بخشی از استراتژی گسترده‌تر طالبان برای بازتعریف جایگاه خود در سیاست داخلی و روابط خارجی محسوب می‌شود. ترکیب قدرت، نمادگرایی سیاسی و مدیریت تصویر، ابزاری است که طالبان از آن برای ایجاد تعادل میان اقتدار نظامی و مشروعیت سیاسی بهره می‌گیرند. این استراتژی می‌تواند مسیر تعامل طالبان با جامعه جهانی و افکار عمومی داخلی را شکل دهد و نشانه‌ای از رویکرد واقع‌بینانه و تاکتیکی این گروه در چهار سال اخیر باشد.

چرا طالبان امسال با سلاح‌های آمریکایی رژه نرفتند؟

نویسنده: شهرام خراسانی

ام‌سال طالبان، برخلاف سال گذشته، سالگرد تصاحب قدرت را بدون نمایش تجهیزات آمریکایی در بگرام برگزار کردند. این تغییر، که شاید در نگاه اول یک جزئیات تشریفاتی به نظر برسد، در واقع بازتاب مجموعه‌ای از محاسبات سیاسی، امنیتی و دیپلماتیک است که هم به داخل افغانستان و هم به فضای بین‌المللی گره خورده است.

سال گذشته، بگرام، پایگاه سابق نیروهای ایالات متحده، صحنه‌ای بود برای نمایش قدرت طالبان. صفوف نیروها با زره‌پوش‌های هاموی، تانک‌های به‌جامانده از ارتش افغانستان و هلیکوپترهای بلک‌هاوک، پیامی آشکار از پیروزی نظامی و تسلط طالبان مخابره می‌کرد. اما همین تصاویر، در رسانه‌های بین‌المللی و فضای سیاسی آمریکا، به عنوان سندی از «شکست واشنگتن» و «غارت تجهیزات نظامی غربی» مطرح شد. این روایت، به‌ویژه در فضای سیاسی آمریکا، خوراک تبلیغاتی قدرتمندی شد که رقیبان دولت بایدن، از جمله دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، به‌شدت از آن بهره بردند.

ترامپ در همان زمان، با انتشار پیام‌هایی تند، رژه طالبان را نشانه «بی‌کفایتی دولت پیشین» دانست و هشدار داد که ایالات متحده باید این تسلیحات را بازگرداند. طالبان می‌دانند که تکرار چنین صحنه‌هایی در شرایط فعلی، که ترامپ خود در قدرت است و روابط واشنگتن با کابل در مرحله‌ای حساس قرار دارد، می‌تواند پیامدهای دیپلماتیک و امنیتی جدی داشته باشد. پرهیز از این نمایش‌ها، عملاً دست ترامپ را از یک سوژه آماده تبلیغاتی خالی می‌کند و به طالبان کمک می‌کند که وارد بازی رقابت داخلی آمریکا نشوند.

اما این تصمیم فقط ناشی از محاسبات مربوط به آمریکا نیست. طالبان طی سه سال گذشته، از نمایش قدرت سخت و غنایم جنگی برای تثبیت اقتدار خود بهره بردند. اکنون که فکر می‌کنند حاکمیت‌شان در داخل نسبی تثبیت شده، تمرکز بیشتر بر مشروعیت‌سازی نرم و تصویر سیاسی دارند. انتقال مراسم از بگرام به تالار لویه‌جرگه در کابل، بخشی از این تغییر رویکرد است؛ حرکتی که به طالبان نماد انتقال قدرت از میدان جنگ به مرکز مدیریت کشور است.



نقش فرسایش سرمایه اجتماعی در سقوط مردم‌جمهوریت افغانستان

نویسنده: محمد قاهر محمدی

مقدمه

سرمایه اجتماعی یکی از کلیدی‌ترین پایه‌های ثبات و کارآمدی هر نظام سیاسی است. سرمایه‌ای نامرئی اما پر قدرت که در قالب اعتماد، انسجام اجتماعی، مشارکت و پیوندهای بین فردی خود را نشان می‌دهد. در افغانستان دوره جمهوریت، با وجود رشد ظاهری نهادها، سرمایه اجتماعی به شدت آسیب دیده بود. این نوشتار با تمرکز بر ابعاد مختلف سرمایه اجتماعی، نقش فرسایش آن را در فروپاشی نظام جمهوریت تحلیل می‌کند.

سرمایه اجتماعی یعنی اعتماد، همکاری و رابطه‌هایی که بین مردم و نهادها وجود دارد. وقتی مردم یک جامعه به همدیگر اعتماد دارند، به نهادهای دولتی باور دارند، و در کارهای اجتماعی، تصمیم‌گیری‌ها یا کمک به همدیگر سهم می‌گیرند، گفته می‌شود سرمایه اجتماعی آن جامعه بالا است. این سرمایه باعث می‌شود مردم کنار هم بایستند، مشکلات را آسان‌تر حل کنند و دولت هم بهتر عمل کند.

اما اگر بی‌اعتمادی، بی‌تفاوتی و جداشدگی بین مردم زیاد شود، سرمایه اجتماعی پایین می‌رود و جامعه آسیب‌پذیر می‌شود. یکی از دلایل فروپاشی نظام جمهوریت همین کاهش شدید سرمایه اجتماعی بود؛ چون مردم نه به هم اعتماد داشتند، نه به دولت، و نه به آینده‌ای که وعده داده می‌شد. فرسودگی ابعاد سرمایه اجتماعی در نظام جمهوریت:

۱. **اعتماد اجتماعی:** اعتماد، پایه‌ای‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی است. در نظام جمهوریت، اعتماد بین مردم و دولت تقریباً از بین رفته بود. مردم

به نهادهای رسمی بی‌اعتماد بودند؛ وعده‌ها عملی نمی‌شد، فساد گسترش یافته بود، شفافیت وجود نداشت. این بی‌اعتمادی نه تنها در سطح حکومت بلکه در سطوح افقی جامعه هم دیده می‌شد؛ اقوام، زبان‌ها، و گروه‌های مختلف به هم اعتماد نداشتند و شکاف‌های اجتماعی عمیق شده بود. این وضعیت سبب شد که جامعه در لحظه بحران، حاضر به دفاع یا ایستادگی در کنار دولت نباشد.

۲. **مشارکت اجتماعی:** مشارکت در افغانستان جمهوریت بسیار سطحی، نمادین و وابسته به کمک‌های بیرونی بود. مشارکت واقعی در تصمیم‌گیری‌ها وجود نداشت و بخش زیادی از مردم از فرآیندهای انتخاباتی و سیاسی کنار گذاشته شده بودند. حتی شوراها و نهادهای محلی هم اغلب صوری بودند. این ضعف مشارکت باعث شد که مردم احساس مالکیت نسبت به نظام نداشته باشند و در زمان سقوط، بی‌تفاوت باقی بمانند.

۳. **هنجارهای اجتماعی:** هنجارهایی مانند صداقت، همبستگی، کمک متقابل و احترام به قانون در دوره جمهوریت، به شدت تضعیف شده بود. رفتارهای فردی بر منافع جمعی غلبه داشت. بسیاری از نخبگان سیاسی و اداری منافع شخصی را بر مسئولیت اجتماعی ترجیح دادند. نبود این هنجارها در عملکرد نهادها و مسئولان نیز بازتاب داشت و موجب فروریختن اعتماد عمومی شد.

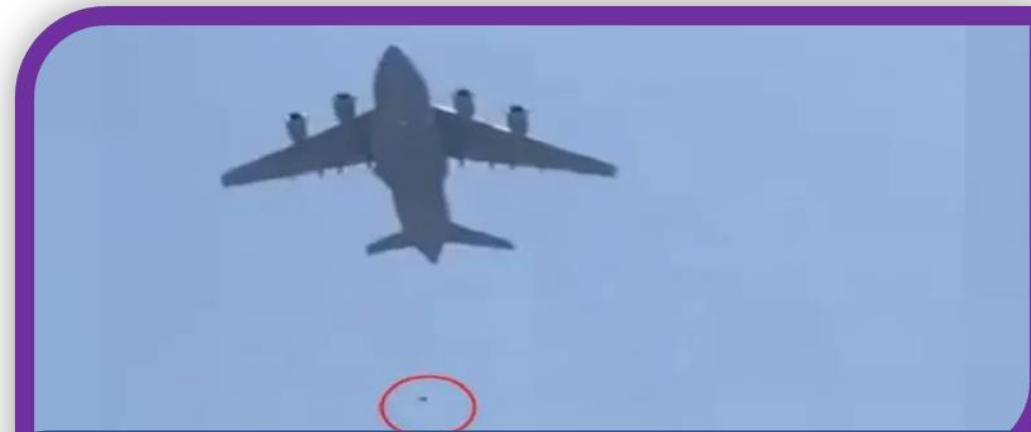
۴. **شبکه‌های اجتماعی و پیوندهای افقی:** رابطه‌های اجتماعی میان مردم، گروه‌ها و اقوام مختلف به جای تقویت، تضعیف و گسسته شده بود. شبکه‌های اجتماعی به جای انسجام، ابزار رقابت قومی و زبانی شده بودند. نبود همکاری بین اقوام، قوم‌گرایی در ساختار حکومت، و تبعیض باعث شد که اقشار مختلف جامعه از هم فاصله بگیرند و انسجام ملی شکل نگیرد. نبود این پیوندهای افقی، جامعه را به بدنه‌ای پراکنده و فاقد واکنش هماهنگ در برابر تهدیدها بدل کرده بود.

۵. **همبستگی اجتماعی:** جمهوریت هیچ‌گاه نتوانست حس مشترک از سرنوشت و آینده بین مردم ایجاد کند. برنامه‌های فرهنگی، رسانه‌ای و آموزشی بیشتر تفرقه‌افکن بودند تا وحدت‌بخش. مردم حس تعلق به نظام نداشتند. هیچ وحدت استراتژیک میان مردم و دولت شکل نگرفت. در نتیجه، با اولین بحران نظامی، همبستگی اجتماعی فروپاشید و اکثریت مردم تماشاچی سقوط شدند.

وضعیت سرمایه اجتماعی در امارت اسلامی افغانستان: با روی کار آمدن امارت اسلامی، برخی از مظاهر فساد کاهش یافته است؛ اما چالش‌های جدیدی در زمینه سرمایه اجتماعی به وجود آمده‌اند. محدودیت‌های اعمال‌شده بر آزادی‌های مدنی، مشارکت سیاسی و حقوق زنان، باعث کاهش مشارکت مدنی شده است.

در نتیجه

فروپاشی نظام جمهوریت افغانستان نه فقط نتیجه تهدید نظامی، بلکه محصول فرسایش تدریجی سرمایه اجتماعی در ابعاد مختلف آن بود. بی‌اعتمادی، مشارکت سطحی، نبود همبستگی، ضعف هنجارهای اجتماعی و گسست شبکه‌های اجتماعی باعث شد که این نظام، در برابر یک شوک خارجی، بدون هیچ مقاومتی سقوط کند.



۱۵ آگست؛ روز سقوط آرزوها روز خاموشی زنان و آغاز فصل تاریک تاریخ معاصر افغانستان

نویسنده: عبدالمجید قادری

پانزدهم آگست در حافظه جمعی مردم افغانستان نه تنها یک تاریخ ساده بلکه نمادی از فروپاشی امیدها، آرزوها و دستاوردهای چندین نسل است.

در این روز ساختار سیاسی و نظامی کشور که با خون و فداکاری هزاران نیروی امنیتی و حمایت میلیون‌ها شهروند شکل گرفته بود به ناگاه در هم شکست و قدرت به دست گروه طا/لبان افتاد. این رخداد نتیجه مجموعه‌ای از عوامل پیچیده داخلی و خارجی بود که در نهایت به معامله با سرنوشت مردم افغانستان و تسلیم کامل حاکمیت ملی انجامید.

در ۱۵ آگست کابل بدون مقاومت جدی سقوط کرد نیروهای امنیتی پراکنده و بی‌سرنوشت شدند و هزاران تن از سربازان و افسران که سال‌ها با تعهد و جان‌فشانی از وطن دفاع کرده بودند یا کشته شدند یا مجبور به فرار و اختفا گشتند. همزمان موج گسترده مهاجرت آغاز شد میلیون‌ها شهروند افغانستان با چشمانی اشکبار و قلبی شکسته خانه و دیار خود را ترک گفتند و به سوی کشورهای همسایه یا مسیرهای خطرناک مهاجرت غیرقانونی روانه شدند.

۱۵ آگست برای زنان افغانستان آغاز دورانی تازه از محرومیت و سرکوب بود. در یک شب تمام حقوقی که طی دو دهه گذشته با تلاش‌های پیگیر و مبارزات مدنی به دست آورده بودند از جمله حق تحصیل، حق کار و حق مشارکت اجتماعی از آنان سلب شد. صدای زنان در عرصه عمومی خاموش گردید نهادهای مدنی و رسانه‌ها تعطیل یا تحت کنترل قرار گرفتند و فعالان حقوق زنان با تهدید بازداشت یا اجبار به ترک وطن روبه‌رو شدند.

پیامدهای اقتصادی این تغییر قدرت نیز ویرانگر بود. سرمایه‌گذاری‌ها متوقف شد بازار کار فروپاشید و فقر و بیکاری به سطحی بی‌سابقه رسید. امروز بخش بزرگی از مردم افغانستان برای تامین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی خود به کمک‌های بشردوستانه بین‌المللی وابسته‌اند در حالی که محدودیت‌های سیاسی و مدیریتی حکومت طا/لبان روند کمک‌رسانی را دشوارتر ساخته است.

از منظر اجتماعی تسلط طالبان باعث عمیق‌تر شدن شکاف‌های قومی و مذهبی در کشور شد. سیاست‌گذاری‌ها و ترکیب ساختار قدرت بر محور دیدگاه‌های انحصارگرایانه و تک‌قومی استوار گردید که نه تنها مانع شکل‌گیری وحدت ملی شده بلکه بی‌اعتمادی و نارضایتی را در میان اقوام مختلف به اوج رسانده است. این انحصار قدرت به‌جای تکیه بر ظرفیت‌های انسانی علمی و فرهنگی کشور بر مبنای منافع گروهی خاص عمل می‌کند و سایر اقوام و جریان‌ها را به حاشیه می‌راند. ۱۵ آگست برای میلیون‌ها افغانستانی روزی است که جهان آنان را تنها گذاشت. روزی که حمایت‌های بین‌المللی که سال‌ها بر آن حساب می‌کردند ناگهان فرو ریخت و وعده‌های امنیت، آزادی و توسعه به رویاهای بربادرفته بدل شد.

این تاریخ نه تنها یک رویداد سیاسی بلکه یک فاجعه انسانی، اجتماعی و فرهنگی است که تأثیرات آن هنوز در زندگی روزمره مردم موج می‌زند.

امروز چهار سال پس از آن واقعه افغانستان همچنان در تاریکی ناشی از سرکوب آزادی‌ها، گسترش فقر، و انزوای بین‌المللی به سر می‌برد.

اما در دل این تاریکی، شعله امید خاموش نشده است هزاران زن و مرد در داخل و خارج کشور همچنان برای حقوق و آزادی‌های خود مبارزه می‌کنند و خاطره ۱۵ آگست را به عنوان یادآوری تعهد به آزادی برابری و عدالت زنده نگاه می‌دارند.

۱۵ آگست نه فقط روزی برای سوگواری بر گذشته بلکه هشدار برای آینده است هشدار که اگر بی‌عدالتی، تبعیض، و انحصار قدرت ادامه یابد زخم‌های این سرزمین هرگز التیام نخواهد یافت. تنها با همبستگی ملی احترام به تنوع قومی و فرهنگی و ایجاد حکومتی فراگیر و عادلانه است که می‌توان بر ویرانه‌های این روز آینده‌ای نو بنا کرد.

بعد از طالبان، «افغانستانی» نخواهیم داشت

نویسنده: فهیم فرواک

چهار سال از تسلط واپسین و واپس‌گراترین گروه تروریستی طالبان بر کشور ما می‌گذرد. سلطهٔ نامیمون و زشت که نیم پیکر کشور را از کار و تحصیل بازماند؛ سفره‌های مردم خالی شد و لقمه از دهن مردم گرفته شد؛ تبعید، کوچ‌های اجباری و جابجایی‌های دیموگرافیک از سر گرفته شد؛ مردم‌سالاری نیم‌بند در هم شکست؛ نظام و نهادها فروپاشیدند؛ محاکم صحرایی حاکم گشت؛ زندان‌ها پر از مردمان بی‌گناه شد؛ شکنجه‌گاه‌ها احیا گردید؛ قتل و اعدام رواج یافت؛ بر حریم‌های خصوصی مردم تجاوز صورت گرفت و ده‌ها ظلم و جنایت دیگر...

این بازگشت، صرفاً یک رویداد سیاسی نه؛ بلکه زنجیره‌ای از ظلم و تبعیض را تازه ساخت که از تولد روایت دولت-ملت با نام «افغانستان» آغاز شده با «طالبان» به تناورترین شکل و به اوجش رسیده است. در حقیقت، طالبان تنها آخرین حلقه‌ای است که از دل روایت نامشروع «افغانیت»، در ساختار سیاسی کشور پدید آمده‌اند.

ریشه‌های تبعیض و جنایات

ریشه‌های تبعیض و جنایات طالبان را نمی‌توان صرفاً در ایدئولوژی تندروانه و افراط‌گرایی مذهبی یا رویکرد جنگی آنان جست‌وجو کرد؛ این ریشه‌ها بسیار عمیق‌تر و کهن‌تر هستند. به ساختار سیاسی‌ای بازمی‌گردند که از آغازین روزهای شکل‌گیری دولتی به نام «افغانستان» – که برگرفته از نام یک قوم خاص است – به عنوان مبنای هویت ملی تحمیل کرد. این انتخابِ ظاهراً ساده، در واقع سنگ بنای یک نظم تبعیض‌آمیز بود که به‌طور سیستماتیک به سرکوب اقوام گوناگون، حذف اقلیت‌های مذهبی، کوچ اجباری جمعیت‌ها، غصب زمین‌های حاصل‌خیز، تغییر بافت دیموگرافیک مناطق، و حتی نسل‌کشی منجر شد. روایت «افغانستان» نه تنها هرگز بازتاب‌دهندهٔ تنوع اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های این سرزمین نبود، بلکه عملاً به پروژه‌ای برای یکدست‌سازی اجباری تحت سلطهٔ یک هویت قوم‌محور بدل شد. همین بستر تاریخی، زمینهٔ ظهور و بازتولید گروه‌هایی چون گروه تروریستی طالبان را فراهم کرد؛ گروه‌هایی که با خشونت بی‌پروا، همان سیاست‌های تبعیض‌آمیز پیشینیان را ادامه دادند، اما این‌بار با شدت و گستره‌ای بی‌سابقه. در این چارچوب، طالبان نه یک انحراف موقت، که نتیجه طبیعی و اجتناب‌ناپذیرِ همان نظم ناعادلانه‌ای است که با تأسیس «افغانستان» آغاز شد.

ریشه‌های تبعیض و جنایات

ریشه‌های تبعیض و جنایات طالبان را نمی‌توان صرفاً در ایدئولوژی تندروانه و افراط‌گرایی مذهبی یا رویکرد جنگی آنان جست‌وجو کرد؛ این ریشه‌ها بسیار عمیق‌تر و کهن‌تر استند. به ساختار سیاسی‌ای بازمی‌گردند که از آغازین روزهای شکل‌گیری دولتی به نام «افغانستان» – که برگرفته از نام یک قوم خاص است – به عنوان مبنای هویت ملی تحمیل کرد. این انتخابِ ظاهراً ساده، در واقع سنگ بنای یک نظم تبعیض‌آمیز بود که به‌طور سیستماتیک به سرکوب اقوام گوناگون، حذف اقلیت‌های مذهبی، کوچ اجباری جمعیت‌ها، غصب زمین‌های حاصل‌خیز، تغییر بافت دیموگرافیک مناطق، و حتی نسل‌کشی منجر شد. روایت «افغانستان» نه تنها هرگز بازتاب‌دهندهٔ تنوع اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های این سرزمین نبود، بلکه عملاً به پروژه‌ای برای یکدست‌سازی اجباری تحت سلطهٔ یک هویت قوم‌محور بدل شد. همین بستر تاریخی، زمینه ظهور و بازتولید گروه‌هایی چون گروه تروریستی طالبان را فراهم کرد؛ گروه‌هایی که با خشونت بی‌پروا، همان سیاست‌های تبعیض‌آمیز پیشینیان را ادامه دادند، اما این‌بار با شدت و گستره‌ای بی‌سابقه. در این چارچوب، طالبان نه یک انحراف موقت، که نتیجهٔ طبیعی و اجتناب‌ناپذیرِ همان نظم ناعادلانه‌ای است که با تأسیس «افغانستان» آغاز شد.

نقد نام و هویت ملی

هویت ملی یک کشور، پیش از هر چیز با نام و روایت آن تعریف می‌شود. وقتی نام یک کشور از نام یک قوم خاص گرفته می‌شود، نه تنها زمینه عدالت و همبستگی از میان می‌رود، بلکه نابرابری و تبعیض ساختاری شکل می‌گیرد. چنین نامی، به جای پیوند دادن اقوام و فرهنگ‌ها، مرزهای ذهنی و سیاسی تازه‌ای میان آنان ترسیم می‌کند و ناخودآگاه، یک گروه را «صاحب‌خانه» و دیگران را «مهمان» یا حتی «بیگانه» معرفی می‌نماید. تاریخ معاصر این سرزمین نشان داده است که روایت هویتی مبتنی بر یک قوم، به‌طور مداوم به سرکوب اقوام دیگر، حذف فرهنگی و محرومیت گروه‌های گوناگون منجر شده است.

در این بستر بحران‌زده، نیاز به بازتعریف هویت ملی و پیداکردن نمادی فراگیر و ریشه‌دار بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. «خراسان» دقیقاً می‌تواند چنین نقش و جایگاهی را ایفا کند. این نام نه بار قوم‌گرایانه دارد و نه به نفع یک جناح خاص است؛ بلکه ریشه در حافظهٔ تاریخی تمام مردمان این سرزمین دارد. نه فارسی‌زبان‌ها، نه پشتون‌ها و نه ازبک‌ها نمی‌توانند انحصار آن را برای خود بدانند؛ خراسان میراث مشترکی است که همه می‌توانند با افتخار به آن تعلق خاطر داشته باشند.

بر اساس اسناد تاریخی، واژه «خراسان» در دوران ساسانیان به معنای «سرزمین برآمدن خورشید» به کار می‌رفت و محدوده‌ای وسیع را دربر می‌گرفت که شهرهایی چون نیشاپور، مرو، هرات و بلخ – هر یک از کانون‌های بزرگ تمدن، علم و فرهنگ – در آن جای داشتند. این نام نه تنها جغرافیا را توصیف می‌کرد، بلکه حامل یک جهان‌بینی بود: سرزمینی که به سوی روشنایی و شکوفایی رو دارد. دانشگاهیان معاصر نیز بر همین غنا و ظرفیت نمادین تأکید می‌کنند. به‌ویژه در مقاله‌ای منتشر شده در The Conversation آمده است: فعالان فکری فارسی‌زبان معتقدند که خراسان نمادی از فرهنگی با عیاری، خلاق و مبتنی بر تسامح دینی بوده است. این بدان معناست که در خراسان، هنر، علم و فلسفه نه محدود به یک قوم یا مذهب خاص بود و نه ابزاری برای سلطه‌طلبی؛ بلکه عرصه‌ای مشترک برای شکوفایی استعدادها و نوآوری‌های مختلف به شمار می‌رفت. کتابخانه‌های بزرگ، مراکز علمی، مدارس و حوزه‌های فکری در شهرهایی مانند بلخ، هرات و نیشاپور نمونه‌ی زنده این تسامح و همزیستی فرهنگی بودند. در چنین فضایی، تبادل اندیشه‌ها و همکاری‌های بین اقوام و مذاهب مختلف نه تنها تحمل می‌شد، بلکه ارزش و اعتبار اجتماعی داشت و به پیشرفت علمی و هنری کمک می‌کرد.



این ویژگی‌ها، خراسان را به نقطه مقابل روایت‌های تک‌قوم‌محور و انحصارطلب تبدیل می‌کند. برخلاف جریان‌هایی که هویت ملی را محدود به یک گروه یا زبان می‌دانستند، خراسان نشان می‌دهد که یک جامعه متنوع می‌تواند با احترام به تفاوت‌ها، ثبات، شکوفایی و انسجام پیدا کند. این تجربه تاریخی، الگویی قدرتمند برای بازسازی هویت ملی امروز ماست: هویتی که بر عدالت، همبستگی و پذیرش تنوع استوار است و می‌تواند جابگزین روایت‌های مخرب و محدودکنندهٔ کنونی شود.

در قرن نوزدهم، با نفوذ و مداخله مستقیم استعمار بریتانیا در معادلات سیاسی منطقه، نام «افغانستان» به‌عنوان هویت رسمی این سرزمین تثبیت شد. این انتخاب، نه بر پایه یک اجماع ملی یا خواست مردمان گوناگون این جغرافیا، بلکه بر مبنای ملاحظات استعماری و منطق تقسیم و حکومت بود. هدف آشکار این نام‌گذاری، تمرکز قدرت سیاسی و هویتی در دست یک قوم خاص و تضعیف پیوندهای تاریخی میان دیگر اقوام و فرهنگ‌های این حوزه تمدنی بود. نکته قابل‌توجه این است که حتی در دوران احمد شاه درانی – بنیان‌گذار دولت درانی در قرن هجدهم – خود او در مکاتبات رسمی و اسناد موجود، از لقب «شاه خراسان» استفاده می‌کرد، نه «شاه افغانستان». این تفاوت زبانی و هویتی نشان می‌دهد که روایت رسمی «افغانستان» نه تنها ریشه تاریخی مستحکم ندارد، بلکه محصول مهندسی بیرونی و ایدئولوژیک است.

بنابراین، تثبیت نام «افغانستان» را باید به‌عنوان بخشی از پروژهٔ استعماری فهم کرد که در آن، یک نام قوم‌محور جایگزین یک نام تاریخی و تمدنی – یعنی «خراسان» – شد. این تغییر، نه تنها حافظهٔ تاریخی ملت را مخدوش ساخت، بلکه زمینه‌ساز شکاف‌های قومی و بی‌عدالتی ساختاری شد که تا امروز ادامه دارد. در واقع، برچسب «افغانستان» بیشتر از آنکه بازتاب‌دهنده واقعیت اجتماعی و فرهنگی مردم باشد، ابزاری سیاسی بود برای تحکیم سلطه و کنترل.

نمادگرایی ستم‌های جاری

بازگشت طالبان به قدرت در ۱۵ آگست ۲۰۲۱، نه یک حادثهٔ مجزا، بلکه تشدید همان الگوی تاریخی تبعیض بود؛ گویی بر آتش دیرینه بی‌عدالتی، بنزینی تازه ریخته شد. نابرابری جنسیتی به شکلی سیستماتیک دوباره به اوج رسید، زنان از حق آموزش، اشتغال و حضور اجتماعی محروم شدند، ساختارهای نهادی و مدنی فروپاشید، بی‌عدالتی اقتصادی گسترده‌تر شد و تبعیض قومی دوباره به شکل آشکار و بی‌پرده اجرا گردید.



سقوط از عرشِ مردانگی به قَرشِ انفعال و ذلت

نویسنده: صدام عاشوری

سایه‌های سقوط و زمزمه‌های امید، در آستانه سالگردِ سقوطی که نه تنها یک حکومت، که روح یک ملت را به زانو درآورد، تصاویرِ هولناک فرودگاه کابل در مرداد/اسد ۱۴۰۰، همچون زخمی تازه بر پیکرِ تاریخِ معاصر افغانستان می‌تپد. آن صحنه‌های دل‌خراش که در آن هموطنانِ مستأصل، با چنگ‌انداختن بر پره‌های هواپیماها، مرگی خفت‌بار را بر ماندن در وطن به چنگ‌آمده طالبان ترجیح دادند، فراتر از یک فاجعه انسانی، نمادی شد از سقوطی عظیم: سقوط از قله‌های غیرت و مردانگی به پرتگاهِ انفعال و ذلت. این رویداد، نه یک شکستِ نظامیِ صرف که فروپاشیِ دردناکِ ارزش‌ها و آرمان‌هایی بود که نسل‌ها برایش جان باخته بودند.

یادداشت پیش‌رو، فریادی است از اعماقِ درد و شرمی جمعی. پرسشی است تلخ از ریشه‌های این سکوتِ مرگبار در برابرِ اشغالگران، و تأملی است بر آن «مردانگی» فروریخته‌ای که اجازه داد خاکِ پاکِ میهن، بار دیگر به پایمال‌شدگانِ تاریخ سپرده شود. با نگاهی به سخنِ گزنده بایدن و تحلیلِ آینده امارتِ طالبان، این متن در ژرفای تاریکیِ حاصل از آن سقوطِ تاریخی کندوکاو می‌کند. با این حال، در دلِ این سیاهی، نقطه‌های نورانیِ امید را نیز می‌توان دید: مقاومتِ جانانه آنانی که در برابرِ خودکامگیِ طالبان سر فرود نمی‌آوردند و مشعلِ شرافت را در میانِ خاکسترها همچنان افراشته نگاه داشته‌اند.

در ۲۴ اسد/مرداد ۱۴۰۰، کابلِ سرفراز به چنگالِ گروهِ طالبان افتاد و نظامِ جمهوریِ افغانستان در زیرِ بارِ خیانت و ناتوانی مسئولان وقت تحت ریاست اشرف غنی احمدزی رئیس‌جمهور فراری، فروریخت. اکنون پس از چهار سال، تماشای تصاویرِ هموطنانی که در فرودگاه کابل، چون برگ‌های پاییزی به پروازِ هواپیمای آمریکایی چنگ زدند و فروافتادند، مو بر تن راست می‌کند و چشم را می‌خراشد. آن روز، نه سقوطِ یک حکومت، که سقوطِ یک ملت بود؛ سقوطِ مردانگیِ مردانی که نامِ “مرد” بر خود داشتند! هر بیننده‌ای با وجدانی زنده، آتش به دل می‌گیرد — نه از سرِ ترحم بر آنان که بر خاک افتادند، که از فرطِ شرمندگی بر این سقوطِ تاریخی فروغلتیدن از اوجِ غیرت به حضيضِ ذلت و انفعال.

با دیدن این همه، پیوسته از خویش پرسیده‌ام: چگونه انسانی — آن‌هم مرد — مرگی چنان خفت‌بار را می‌پذیرد، اما در راهِ دفاع از وطن و ناموس، به پا خاستن را بر نمی‌تابد؟

به گمانم، آن افول، تجسمِ نابودیِ همه‌ی آرمان‌ها و ارزش‌های ما بود. بر آسمانِ کابل، نه سپیده‌ای دیده می‌شد، نه ستاره‌ای؛ تنها غروبیِ خونین فرود می‌آمد: غروبِ غیرت و پایداری.

این وضعیت صرفاً بازتولید رفتارهای یک گروه مسلح نیست؛ بلکه ادامه منطقی همان سیاستی است که در ساختار هویتی موسوم به «افغانیت» از آغاز شکل‌گیری دولت-ملت افغانستان نهادینه شده است. در این روایت، قدرت سیاسی و فرهنگی به شکلی نامتوازن و انحصاری در اختیار یک قوم قرار گرفته و دیگران یا باید هویت خود را انکار کنند یا به حاشیه رانده شوند. سلطه دوباره طالبان در سال ۲۰۲۱، در واقع یادآور این حقیقت است که بدون تغییر بنیادین در چارچوب هویتی و سیاسی کشور، هر تغییر ظاهری در حکومت صرفاً یک وقفه موقت در چرخه تبعیض خواهد بود.

ظرفیت مردمی برای روایت جدید حدود یک سال و نیم بعد از سلطهٔ گروه تروریستی طالبان به اولین جبههٔ نظامی مخالف این گروه تروریستی تبلیغ کردم. در جریان این کار و بعد از آن سیلی از تماس‌ها و پیام‌های جوانان از داخل سرزمین به من این اطمینان را داده است که چقدر ظرفیت به وجود آوردن «ارتش ملی آزادی بخش خراسان» وجود دارد. بازخوردها فراتر از انتظار بود: سیلی از پیام‌ها و تماس‌ها از داخل کشور از هرات تا بدخشان، نشان داد که عطش برای یک روایت نوین و فراگیر، محدود به یک زبان یا قوم خاص نیست. این تشنگی مشترک، خواست همگانی برای آزادی، عدالت و پاسداشت تنوع فرهنگی را بازتاب می‌دهد.

در بیرون از مرزها نیز سرمایه انسانی ارزشمندی داریم؛ نسل باسواد، آگاه و متعهدی که در عرصه‌های رسانه‌ای، سیاسی و دانشگاهی می‌توانند به عنوان نیروی لابی‌گر مؤثر، صدای این تغییر را به گوش جهان برسانند. این بار، تفاوت در این است که مردم خود به میدان آمده‌اند تا سخنگوی آرمان‌شان باشند، نه اینکه منتظر بمانند تا روایت‌سازان سنتی، آینده‌شان را از بالا و به نمایندگیِ بدون رضایت شکل دهند.

نتیجه‌گیری: احیای خراسان

عبور از طالبان و پایان دادن به روایت مخرب «افغانیت» تنها با شعار ممکن نیست؛ این امر نیازمند یک بازتعریف بنیادین از هویت ملی است. بازگشت به نام و مفهوم «خراسان» می‌تواند این نقش را ایفا کند: روایتی ریشه‌دار، فراگیر و عاری از انحصار قومی که ظرفیت همگرایی همه گروه‌های زبانی، مذهبی و فرهنگی را دارد. تحقق این گذار، مستلزم یک چارچوب عملی است که شامل تشکیل ساختارهای هماهنگ‌کننده سیاسی، شبکه‌های دیاسپورا، و نیروهای سازمان‌یافته دفاعی باشد.

ایده «ارتش ملی آزادی‌بخش خراسان» در این میان می‌تواند به‌عنوان یک ستون کلیدی عمل کند؛ اما نه صرفاً به معنای یک نیروی نظامی، بلکه به‌عنوان نهادی که همزمان وظیفه حفاظت، بازسازی و ایجاد بسترهای امنیتی برای شکل‌گیری نظم جدید را برعهده گیرد. این مسیر مستلزم برنامه‌ریزی دقیق، آموزش نیروهای انسانی، و بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماتیک و رسانه‌ای در داخل و خارج از کشور است. پس از طالبان، هدف صرفاً پایان یک انارشی نیست؛ بلکه ساختن ساختار نو با هویتی تازه است. «خراسان» در این چارچوب، نه یک بازگشت صرف به گذشته، بلکه یک پروژه ملی برای آینده است — پروژه‌ای که می‌تواند امنیت، عدالت و مشارکت واقعی همه اقوام را تضمین کند.

واقعیت‌های سیاسی-اجتماعیِ افغانستان، ورای این گفتارهاست؛ اما چه سخت است فریادزدن از پاسداریِ ارزش‌هایی که چون باد از گلوگاه‌مان بیرون می‌جهد، و چون هنگامِ عمل می‌رسد، پشتِ هر پناهگاهی حتا چرخِ هواپیمای پروازکننده خزیده‌ایم تا مبادا ادعاهایمان دامن‌مان را بگیرد.

هرچند قصدِ جانبداری از هیچ جریان یا ایدئولوژی را ندارم، اما سخنِ تلخِ بایدن — رئیس‌جمهورِ پیشینِ آمریکا — چون خاری در چشم‌اندیشه‌مان می‌خلد: سربازانِ آمریکایی نباید در جنگی بمیرند که افغان‌ها خود برایش نمی‌جنگند.» راستیِ این جمله، انکارناپذیر است.

امروز که به بهانه‌ی «روزِ استقلال» جشن می‌گیرند، باور دارم امارتِ خودخوانده‌ی طالبان، در چنبره‌ی استبداد و بی‌خردی، پایدار نخواهد ماند. این رژیم، دیر یا زود آستنِ فرزندی نامشروع خواهد شد، هماگونه که القاعده زایید و آتشی که این طفلِ سرکش برمی‌افروزد، بار دیگر تا برج‌های نیویورک زبانه خواهد کشید. اما در میانه‌ی این تاریکی، نورِ امید خاموش نیست :کم‌نیستند مردان و زنانی جان بر کف که در برابر خودکامگی طالبان ایستاده‌اند و تا آخرین نفس، پرچم شرافت را بر خاکستر میهن خواهند افراشت



از سقوط تا مرگ رویاها

نویسنده: محمد رضا رضایی

چندین‌بار خواستم خاطره‌ی چهاردهم اگست را به فراموشی بسپارم؛ اما شدنی نیست! به قول استیو تولتیز خداوندگار رمان جزی از کل: « فراموش‌کردن خاطره‌ی تلخ، خود تبدیل به خاطره‌ی خطرناک دیگر می‌شود». یک‌روز پیش از سقوط کابل به‌دست طالبان، در دانش‌کده‌ی خبرنگاری دانش‌گاه کابل بودم. قرار بود کارهای عملی داشته باشیم؛ گروه ما هشت نفر بود. سه دختر و پنج پسر کارها را تقسیم‌بندی کرده بودیم؛ اما آن‌روز چند نفر از هم‌گروهی‌ام غیرحاضر بودند بنابراین برنامه به فردا موکل شد. وعده کردیم که فردا وقت دانش‌گاه بیاییم و کارهای ثبت برنامه‌ها را شروع کنیم. دانش‌کده را با سه هم‌صنفی‌ام ترک کردیم خنده‌کنان ره‌سپار دروازه‌ی جنوبی دانش‌گاه کابل شدیم. وقت زیادی به چاشت مانده بود؛ ازاین‌رو روی سبزه‌های دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا نشستیم و قصه کردیم. خبرهای سقوط بود و بس! جمعه‌ی حسینی پاکت کشته را از بیکش بیرون آورد به خنده گفت: پشت این حرف‌ها نگردید از کشته جاغوری بخورید تا دهن‌تان شیرین شود. همه زدیم زیر خنده... در این میان سلیمه‌ی علی‌زاده گفت: شما پسران که چیزی را از دست نمی‌دهید نهایت ریش‌تان را دراز بگذارید و پیراهن‌تان گشاد بپوشید. افسوس به ما دختران که همه چیز را از دست می‌دهیم. من و عالیه‌ی حسامی فقط شنوینده‌ی خوبی بودیم.

ره‌سپار خانه شدیم. فردا وقتی به دانش‌کده رفتم کسی نبود فقط کاکا علاوالدین ملازم دانش‌کده آمده بود. باهم سلام کردیم گفت: چه خبرها باز کجا سقوط کرده؟ گفتم نمی‌دانم. گفت: خدا کند مزار شریف سقوط نکند؛ وگرنه کابل دوام نمی‌آورد. سفره‌ی دلش را باز کرد از دوره‌ی پیشین طالبان گفت: زمانی‌که در ولایت تخار زندانی طالبان بود. آستین دست راستش را بالا زد داغ‌هایی دیده می‌شد. گفت نشان انبر طالبان است. مرا به اتهام هم‌کاری با احمدشاه مسعود زندانی کردند چنان ظالم است که هیچ انسانی را خدا نشان ندهد.

دانش‌جویان به دانش‌گاه می‌آمدند؛ اما شلوغی چندروز پیش نبود. منتظر هم‌کارانم بودم تا آمدند، با هم از مسوول دانش‌کده دوربین فیلم‌برداری و سه‌پایه را گرفتیم و ساعت یازده‌ونیم باید تحویل می‌دادیم. اولین برنامه‌ی ما مصاحبه از بانو جاویده‌ی احمدی رییس دانش‌کده‌ی خبرنگاری و ارتباطات، درباره‌ی موضوعِ تاثیر کرونا روی روند آموزش بود. وقتی به‌ریاست دانش‌کده رفتیم مسوول هم‌آهنگی گفت رییس جلسه دارد. بیش از یک ساعت منتظر ماندیم جلسه ختم شد. اجازه یافتیم به دفتر رییس بروییم؛ اما رییس با مهربانی به ما گفت:« بچیم ام‌روز هیچ حوصله‌ی مصاحبه نیست». ناامیدی از چشمانش برق می‌زد و رییس طراوت روزهای گذشته را نداشت.

از ریاست دانش‌کده بیرون آمدیم مثل دی‌روز در کارهای خود موفق نبودیم. دوربین و سه‌پایه را به عزیز، مسوول دانش‌کده تسلیم کردیم. وقتی از دانش‌کده بیرون رفتیم اوضاع تغییر کرده بود، دانش‌جویان مضطرب بودند خبر از سقوط مزار شریف بود. دیری نپاید خبرهایی از سقوط پروان و بعضی ولایت‌های هم‌جوار بین دانش‌جویان رد و بدل می‌شد. دانش‌گاه را ترک کردیم. تا پل سوخته با چند دانش‌جوی دیگر پیاده رفتیم. همه سرخورده از زندگی آینده بودیم. نسلی‌که آزادی نیم‌بندی را تجربه کردیم. وقتی سوار موتر شدم شایعه و خبر از سقوط تیره و تار بود. در چوکی عقب موتر سه پسر جوان نشسته بودند با لباس‌های خاک‌آلود و چشمان افسرده. یکی از آن‌ها وقتی گفت: ما را معامله کرده‌اند بغض مجال حرف‌زدن برایش نداد و بلند گریست. آن‌ها سربازان اردوی ملی افغان‌سان بودندکه از جنگ آمده بودند.

وقتی از پنجره‌ی موتر به‌بیرون نگاه می‌کردم. زندگی در حال تعطیل‌شدن بود، مارکیت‌ها و دکان‌ها کم‌کم بسته می‌شد. قطارهای اردوی ملی که به‌سوی مرکز شهر در حرکت بود.

به خانه رسیدم. همه مضطرب بودند، خنده از خانه‌ی ما رخت بسته بود. پدرم برای حفظ جان ما توصیه کرد از خانه بیرون نشویم. نزدیکی شام، اولین خبر تکان‌دهنده سقوط حوزه‌ی پنجم امنیتی بود پس از آن حوزه‌ی سیزدهم... کوچه‌ی ما در سکوت محض فرورفته بود انگار هیچ انسانی در آن حوالی نمی‌زیست. خبرها را رصد می‌کردیم. وقتی بعد از شام شبکه‌ی خارجی‌ای ورود طالبان را به ارگ ریاست‌جمهوری نمایش می‌داد، همه باهم نشسته بودیم. برادرم با گونه‌های اشک‌آلود گفت: دوباره بدبخت شدیم. مادر گفت: لامذهب‌ها دوباره آمدند؛ اما پدرم مات شده بود چون می‌دانست با هر سقوطی قرار است انسان‌های زیادی بی‌وطن شوند، رویاهای فراوانی بمیرد. آن شب تا پاسی گریستم برای خودم برای نسلی‌که خود را از میان انفجار و انتحار به دانش‌گاها رساندند و برای زندگی



در چهار سال سلطه طالبان، بر شیعیان افغانستان چه گذشت؟

نویسنده: محمد دارابی

چهار سال از سلطه دوباره طالبان بر افغانستان می‌گذرد؛ گروهی که در گذشته و دور اول سلطه اش با خشونت و تکفیر علیه شیعیان، شناخته می‌شد. با این حال، در نخستین سال‌های بازگشت دوباره طالبان در اوایل ۱۴۰۰ ادعاهای مبنی بر تغییر رویکرد مطرح و بعضاً می‌شد؛ از جمله شرکت مقامات میانی طالبان در مراسم عاشورا. اما این مدارا دیری نپایید و اکنون، در چهارمین سال حکومت طالبان، شیعیان افغانستان بار دیگر با موجی از خشونت، تبعیض، کوچ اجباری و حملات هدفمند مواجه‌اند. البته در این چهار سال شیعیان به طور سیستماتیک مورد تبعیض و خشونت قرار ک توهین و لت و کوب و کوچ اجباری داده شده‌اند.

محرم در سایه طالبان: مدارا یا تاکتیک سیاسی؟

در سال ۱۴۰۰، تنها چند روز پس از تسلط طالبان، نخستین محرم و عاشورا تحت حاکمیت این گروه برگزار شد. برخلاف انتظار، طالبان نه تنها مانع برگزاری مراسم نشدند، بلکه در مواردی با شیعیان همکاری کردند. حضور مقامات طالبان در مراسم عاشورای بلخی‌ها در روضه سخی مزارشریف، نشانه‌ای از تغییر تاکتیکی در رفتار این گروه بود.

اما این رویکرد که بیشتر به‌نظر می‌رسد که ناشی از نیاز طالبان به مشروعیت داخلی و بین‌المللی بوده باشد. با گذشت زمان، نشانه‌های بازگشت به سیاست‌های سرکوب‌گرانه علیه شیعیان آشکار شد؛ به‌ویژه در مناطق هزاره‌نشین که بار دیگر هدف حملات و تبعیض قرار گرفتند. البته در سال های بعدی رویکرد طالبان تغییر کرد و با اعمال محدودیت ها بر مراسم های محرم طینت اصلی این گروه آشکار شد.

افغانستان در انزوای جهانی؛ شیعیان در حاشیه امنیت

چهار سال پس از سقوط جمهوری، افغانستان با انزوای سیاسی و اقتصادی بی‌سابقه‌ای مواجه است. طالبان نتوانسته‌اند مشروعیت بین‌المللی کسب کنند و در داخل نیز با بحران‌های متعدد روبه‌رو هستند. در چنین شرایطی، گروه های مذهبی و قومی، به‌ویژه شیعیان، بیش از پیش آسیب‌پذیر شده‌اند.

طالبان با سرکوب آزادی بیان، کنترل رسانه‌ها و حذف صداها، مخالف، فضای عمومی را به نفع روایت رسمی خود مهندسی کرده‌اند. در این فضا، گزارش‌دهی از خشونت‌ها علیه شیعیان با خطرات جدی مواجه است و بسیاری از قربانیان از ترس انتقام‌جویی، از افشای هویت خود خودداری می‌کنند.

کوچ اجباری و پاکسازی قومی؛ پروژه‌ای علیه شیعیان و هزاره‌ها

یکی از ابعاد نگران‌کننده سیاست طالبان، کوچ اجباری خانواده‌های هزاره از مناطق بومی‌شان است. در ولایت بامیان چندین خانواده از روستایی به‌صورت اجباری کوچ داده شدند. در دایکندی نیز بیش از پنج هزار خانواده با تهدید مشابه مواجه‌اند.

این اقدامات نه تنها نقض آشکار حقوق بشر و شریعت اسلامی است، بلکه بخشی از پروژه پاکسازی قومی و تبعیض پشتون‌محور طالبان به‌شمار می‌رود. تخریب کشتزارها، چراگاه‌ها و خانه‌های مردم هزاره، تهدیدی جدی برای معیشت و هویت آنان است.

بلخاب؛ نماد خشونت سازمان‌یافته علیه شیعیان

یک سال پس از سلطه طالبان، حمله گسترده این گروه به ولسوالی بلخاب ولایت سرپل، یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های نظامی علیه شیعیان هزاره بود. در این حمله، هزاران نفر آواره شدند، خانه‌ها و بازارها به آتش کشیده شد و مساجد به پایگاه نظامی تبدیل شدند. بر اساس گزارش سازمان ملل، بیش از ۲۷ هزار نفر از مردم هزاره در این حمله آواره شدند. این عملیات، نمادی از خشونت سازمان‌یافته و هدفمند علیه شیعیان در دوران جدید طالبان است.

بازداشت‌های هدفمند و سرکوب مدنی و فرهنگی

از زمان سلطه تا کنون ده‌ها فعال مدنی، خبرنگار و شرکت‌کننده در برنامه‌های فرهنگی منجمله شیعیان و هزاره ها بازداشت شده‌اند. این بازداشت‌ها نشان‌دهنده فشارها علیه شیعیان هزاره در افغانستان است؛ فشارهایی که نه تنها امنیت فیزیکی، بلکه آزادی‌های مدنی و فرهنگی آنان را هدف قرار داده‌اند.

حملات هدفمند و انفجارهای مرگ‌بار؛ نسل کشی در سکوت

بر اساس گزارش‌های بین‌المللی، در دور دوم حاکمیت طالبان، صد ها غیرنظامی شیعه کشته زخمی شده‌اند. حملات انتحاری در مساجد، سالن‌های ورزشی و وسایل نقلیه عمومی، عمدتاً مناطق شیعه و هزاره‌نشین را هدف قرار داده‌اند. به عنوان نمونه در سه ماه پایانی سال ۲۰۲۳، ۴۹ نفر از جامعه هزاره کشته و ۸۶ نفر زخمی شدند. در هرات نیز چندین عالم شیعه به ضرب گلوله کشته شدند. مسئولیت برخی از این حملات را داعش برعهده گرفته، اما بسیاری از خانواده‌های قربانیان معتقدند که طالبان نیز در این خشونت‌ها نقش دارند.

حذف فقه جعفری و آینده‌ای مبهم برای شیعیان افغانستان

یکی دیگر از مهمترین اقدامات طالبان علیه شیعیان، حذف فقه جعفری از مکاتب، دانشگاه و بخش های اجرایی قوانین می باشد. این امر یعنی تحمیل مذهبی و حذف یک گروه مذهبی در کشور. طالبان از همان روزهای نخست فرمان های را در زمینه لغو فقه جعفری صادر و اعمال کردند. با وجود ده ها جلسه ملاقات سران تشیع به مقامات طالبان اما تاکنون هیچ نتیجه ی حاصل نشده است. با این حال چهارسالگی حکومت طالبان، نه تنها نشانی از بلوغ سیاسی ندارد، بلکه دوره‌ای از تثبیت سرکوب، تبعیض و خشونت علیه گروه‌هاست. شیعیان افغانستان، در این دوران با تهدیدهای جدی مواجه‌اند؛ از کوچ اجباری و حملات نظامی گرفته تا بازداشت‌های هدفمند و انفجارهای مرگ‌بار.

در حالی‌که طالبان مدعی تضعیف داعش هستند، حملات علیه شیعیان ادامه دارد و جامعه جهانی در برابر این خشونت‌ها سکوت کرده است. به هر حال، شیعیان افغانستان امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند حمایت بین‌المللی، ثبت جنایات و تضمین حقوق انسانی خود هستند. آینده آنان، در گروی بیداری وجدان جهانی و پایان سکوت در برابر ظلم طالبان است.



زنان افغانستان و چهار سال مبارزه نفس گیر در برابر هیولای تاریخ

نویسنده: دوکتور مریم عزیزی

زنان افغانستان در چهار سال گذشته، با مبارزات نفس گیر و چالش های بزرگ، داستانی از اراده و مقاومت را رقم زده اند. پس از وقوع تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی کشور، زنانی که در سال های گذشته به دستاوردهای مهمی برای حقوق خود دست یافته بودند، با تهدیدات جدی مواجه شدند. این زنان در برابر هیولای تاریخ، که نمایانگر نابرابری، خشونت و تبعیض علیه جنسیت آنان است، ایستادگی کردند. بسیاری از آن ها نه تنها برای حقوق خود، بلکه برای آینده نسل های آینده نیز مبارزه کردند. این مبارزات شامل فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و آگاهی رسانی درباره حقوق زنان بود که هدف آن ها ایجاد فضایی امن و عادلانه برای تمامی زنان و دختران افغانستان بود.

در این روند، زنان افغانستان نه تنها به جست و جوی بهبود وضعیت خود پرداختند، بلکه توانستند توجه جهانیان را نیز جلب کنند. با به اشتراک گذاشتن تجربیات و دیدگاه های خود از طریق شبکه های اجتماعی، آن ها صدای خود را به گوش جهانیان رساندند و نشان دادند که نمی توان آن ها را نادیده گرفت.

پشت هر داستان از مقاومت، لحظات دردناک و چالش برانگیز وجود دارد. از تهدیدات امنیتی گرفته تا کمبود منابع و فرصت ها، این زنان با مشکلات عدیده ای مواجه بودند. با این حال، روحیه همکاری و حمایت متقابل آنان در این مبارزات، به ایجاد شبکه های همبستگی و اتحاد کمک کرد. تاریخ افغانستان هیولایی است ساخته شده از تجاوزهای خارجی، استبداد داخلی، و سنت های قبیله ای سرکوبگر که زنان همواره قربانیان اصلی آن بوده اند. چهار سال گذشته (۲۰۲۱-۲۰۲۵)، با بازگشت طالبان، این هیولا چهره وحشیانه تر و سیستماتیک تری به خود گرفته است. همانگونه که میر غلام محمد غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» تاکید کرده، مبارزات مردم افغانستان علیه اشغالگران و خائنان داخلی همواره ادامه داشته، اما امروز زنان پرچمداران این نبرد تاریخی اند.

نتیجه گیری

تولد دوباره از دل تاریکی

چهار سال مبارزه زنان افغانستانی ثابت کرده است که «حقایق با نادیده گرفتن از بین نمیروند» آنها هیولای تاریخ را نه با اسلحه، که با مدارس زیرزمینی، شعرهای انقلابی، و شبکه های اقتصادی مقاومتی به چالش کشیده اند. همانگونه که دختر نوجوانی در یک ویدیوی مخفی از کابل میگوید: «ما آن غاری هستیم که هیولا از آن میترسد» آینده افغانستان در گروی شنیدن این صداهاست. «تا وقتی یک زن زندانی است، همه ما زندانیم؛ تا وقتی یک زن آزاد است، افغانستان نفس میکشد».

پانزدهم آگست؛ روزی که افغانستان را قربانی قومیت کردند

نویسنده: کنشکا بهگام

پانزدهم آگست تنها یک روز در تقویم نیست؛ زخم عمیقی است که ریشه های آن در دو دهه جمهوریت به ویژه در رویکردهای قومی رهبران وقت شکل گرفت. سقوط بدون مقاومت نظام، نتیجه یک شب نبود؛ بلکه محصول سال ها سیاست گذاری انحصاری، تبعیض محور، برتری جویانه، متمرکز و تضعیف قصدی ستون های امنیتی و تمامیت ارضی کشور بود.

در دوران حامد کرزی، بارها طالبان برادر خوانده شدند. این نه یک رویکرد آشتی جویانه بی طرف، بلکه تلاشی بود که از دید بسیاری، انگیزه قومی داشت. وقتی دشمنی که با انفجار و انتحار مردم را می کشد و زیرساخت ها را نابود می کند، برادر خطاب شود؛ معنایش جز مشروعیت بخشی به همان دشمن نیست. کرزی در بسیاری از موارد به ویژه از برای آزادی چهره های کلیدی طالبان مانند ملا عبدالغنی برادر (معاون اقتصادی امروز طالبان) تلاش و حمایت کرد؛ اقدامی که از منظر بسیاری، ریشه در تعلقات قومی داشت، نه در منافع ملی. اشرف غنی احمدزی نیز در همین مسیر گام برداشت، هر چند با لحن و تاکتیک متفاوت. او بارها از ترکیب قومی زندانیان در بازداشتگاه ها انتقاد کرد و گفت «اکثریت زندانی ها گویندگان یک زبان (پشتو) هستند» و این را ناعادلانه خواند؛ گویی مسئله ی اصلی نه جرم و جنایت، بلکه قومیت مجرمین است. غنی در ساختار قدرت، حلقه تصمیم گیری را به سه تا پنج نفر (جمهوریت سه نفره) محدود کرده بود که همگی پشتون بودند. او به جای تقویت شالوده ملی نیروهای مسلح، به دنبال «پشتون محور» کردن رأس ساختارهای نظامی و ارتش از برای ترس از کودتاه بود و حتی دیدار و ارتباط پنهانی در همسویی با مشاور امنیتی خویش محب (کل کاره ی بخش نظامی) با شبکه حقانی را در کارنامه داشت.

این رویکردها تنها در سطح گفتار باقی نماندند؛ آن ها به اقدامات عملی منجر شدند که امنیت ملی و تمامیت ارضی را ضربه زد. از جمله رهایی انس حقانی محکوم به اعدام و بیش از ۵۵۰۰ عضو طالبان که بسیاری شان قاچاق چی، مافیا و عامل مستقیم قتل غیرنظامیان و انتحار و انفجار بودند با امضای غنی احمدزی. این اقدام، نه تنها قدرت چانه زنی دولت را نابود کرد؛ بلکه دشمن را تقویت و نیروهای امنیتی را تضعیف کرد.

در طول این سال ها، هیچ یک از این دو رئیس جمهور به عنوان سرقوماندان اعلی اراده جدی برای حمایت کامل و بی قید و شرط از نیروهای امنیتی که مسوولیت ایمانی، وجدانی و قانونی شان بود؛ نشان ندادند. برعکس، با مداخلات سیاسی در امور نظامی، عملیات های حساس برای نابودی دشمن بار ها مختل شد، فرماندهان باتجربه کنار زده شدند و روحیه جنگی نیروها آسیب دید. این مداخلات برنامه ریزی شده، و عقب نشینی های «تاکتیکی» که بیشتر رنگ و بوی قومی داشت، زمینه را برای گسترش نفوذ طالبان هموار کرد.

وقتی پانزدهم آگست فرا رسید، نتیجه این سال ها سیاست گذاری غلط و نهایت فاشیستی آشکار شد: تسلیم دهی ولایت ها یکی پی دیگر و سقوط برق آسا و بدون مقاومت کابل. این نه فقط شکست یک دولت، بلکه خیانت به آرمان یک ملت بود. افغانستان، با همه تنوع قومی و زبانی اش، به پای یک محاسبه قومی قربانی شد.

اما این سقوط، تنها یک نقطه پایان نبود؛ آغاز فصلی تاریک تر بود که اکنون چهار سال از آن می گذرد. در سایه سلطه قبیله ای طالبان، کشور به قهقرای جهل و حذف کشیده شد. زنان که ستون های پنهان و آشکار جامعه بودند از دانشگاه ها، مکاتب و محیط کار و اجتماع رانده شدند. درهای مکتب به روی دختران بسته ماند، آینده هزاران کودک و نوجوان به تاریکی سپرده شد و یک نسل کامل از حق آموزش محروم گردید.

آزادی بیان به جرم بدل شد؛ رسانه ها یا خاموش شدند یا به تریبون تبلیغاتی بدل گشتند. اقتصاد در رکود عمیق فرو رفت و فقر، بیکاری و مهاجرت اجباری چهره روزمره زندگی شد. نظام حقوقی بر پایه سلیقه و قرائت محدودگرایانه ی دینی شکل گرفت، جایی برای عدالت



حکایت دو شهر: لندن ۱۹۴۰، مزار ۱۴۰۰

نویسنده: عبدالشهید ثاقب

روزهای منتهی به سقوط جمهوریت بود و من در مزار شریف به سر می‌بردم. شهر هنوز در اختیار نیروهای امنیتی بود، اما طالبان شهرستان‌ها را یکی پس از دیگری تصرف کرده و تا دروازه‌های ورودی مزار شریف رسیده بودند.

یک روز شایعه‌ای پیچید که چند طالب در دروازه بلخ دیده شده‌اند. ناگهان گریز و شتاب در شهر آغاز شد؛ مغازه‌داران کرکره‌ها را پایین کشیدند، دست‌فروشان با کراچی‌های‌شان هراسان به سوی خانه‌ها دویدند، و خیابان‌ها در چند دقیقه خالی شد.

تنها یک شایعه، کافی بود تا شهر از سکنه تهی شود.

پیش از آن، حکایتی خوانده بودم از صبوری و شجاعت انگلیسی‌ها در هنگام حمله هوایی آلمان نازی به لندن. در ۱۹ اکتبر ۱۹۳۹، هیتلر به ژنرال‌هایش گفته بود که باید با استفاده بی‌وقفه از Luftwaffe (نیروی هوایی آلمان)، قانون اراده انگلیسی‌ها را در هم شکست. او گمان می‌کرد با ایجاد ترس و وحشت در میان مردم، ارتش بریتانیا نیز بی‌پروبال خواهد شد، زیرا توده‌های هراسان مانع ادامه جنگ می‌شوند.

هفتم سپتامبر ۱۹۴۰، ۳۴۸ بمب‌افکن آلمانی از کانال مانش گذشتند و لندن را بمباران کردند. این روز به نام «سپتامبر سیاه» در تاریخ انگلستان ثبت شد. در نه ماه بعد، بیش از هشتاد هزار بمب تنها بر لندن فرود آمد. محله‌هایی به‌طور کامل ویران شد، بیش از چهل هزار تن جان باختند و یک میلیون ساختمان نابود گردید.

اما آیا این حملات، انگلیسی‌ها را مرعوب کرد؟ آیا هیتلر توانست روحیه آن‌ها را در هم بشکند؟ خیر. مردم با روحیه‌ای شگفت‌انگیز ایستادند. این را می‌شد در طنز و شوخ‌طبعی آن‌ها دید: تابلویی در میان خرابه‌های یک مغازه نوشته بود: «بازتر از همیشه». یا مغازه‌داری دیگر در کنار پنجره‌های شکسته‌اش نوشته بود: «پنجره نداریم، اما روحیه‌مان عالی است.»

نتیجه این پایداری، ناکامی پیش‌بینی هیتلر بود. یکی از مورخان انگلیسی نوشت: «جامعه بریتانیا از بسیاری جهات با بلیتز (حملات هوایی) نیرومندتر شد. اثرش بر هیتلر تنها سرخوردگی بود.»

در روزهای سقوط مزار، بارها به یاد این حکایت می‌افتادم و از خود می‌پرسیدم: چرا مردم ما، بر خلاف انگلیسی‌ها، چنین زود احساسات‌شان را آشکار می‌کنند؟ چرا یک شایعه می‌تواند شهری را خالی کند؟

این فقط مردم مزار نبودند؛ در سراسر کشور، در آستانه سقوط جمهوریت، تنش عصبی موج می‌زد. روز سقوط کابل، هنوز طالبان به میدان وردک نرسیده بودند که مردم به سوی میدان هوایی هجوم بردند. هرج‌ومرج، راه‌بندان، چور و چپاول آغاز شد، و صحنه‌های آخرالزمانی فرودگاه کابل را همه به خاطر داریم.

اکنون که به چهارمین سالگرد فروپاشی جمهوریت نزدیک می‌شویم، بسیاری در باره علل این رویداد می‌نویسند. اما کمتر کسی به

با این همه، این چهار سال خالی از مقاومت و امید نبود. در شهرها و روستاهای افغانستان، زنان و مردانی ایستادند و هزینه اعتراض را با دادن جان، زندان، شکنجه و تبعید پرداختند. مبارزان مدنی در خیابان‌ها، فعالان رسانه‌ای در سکوت اجباری و نیروهای سیاسی و نظامی در جبهه‌ها و کوه پایه‌ها، هر یک سهمی در زنده نگه‌داشتن شعله آزادی داشتند.

در بیرون از مرزها، مهاجران و تبعیدیان افغانستانی در کنار حامیان بین‌المللی‌شان و یا مستقل، روایت ظلم و صدای مقاومت را به گوش جهان رساندند. هر چند مسیر دشوار است، اما همین ایستادگی و مقاومت‌هاست که امید را زنده نگه می‌دارد؛ مانع به رسمیت شناسی سلطه طالبانی شده و نوید روزی را می‌دهند که افغانستان از زنجیرهای جهل، تبعیض، برتری جویی، سلطه و استبداد رها شود.

پانزدهم آگست باید در حافظه ملی ثبت شود نه فقط به‌عنوان روز سیاه و سقوط، بلکه به‌عنوان هشدار دایمی و نقطه آغاز مبارزه‌ای تازه؛ مبارزه‌ای که روزی به شکستن تاریکی و آمدن صبح آزادی خواهد انجامید.



ما سنت «تقدیس مردم» را از جریان‌های چپ به ارث برده‌ایم. آن‌ها به‌دلیل گرایش‌های آنارشистی، حکومت را عامل تمام بدبختی‌ها دانسته و مردم را مقدس جلوه می‌دادند.

با این حال، آنچه گوستاو لوبون در روان‌شناسی توده‌ها درباره واکنش مردم در بحران می‌گوید، در مورد افغانستان بیش از بسیاری کشورها صدق می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه توده‌ها در شرایط بحرانی «چند پله از نردبان تمدن پایین می‌آیند» و وحشت، خشونت و هرج‌ومرج جای منطق و نظم را می‌گیرد.

این تصویر، آینه‌وار، رفتار ما را بازمی‌تاباند: در بحران‌ها، دچار احساسات شدید می‌شویم، روحیه‌مان را می‌بازیم، و به هرج‌ومرج دامن می‌زنیم. در چنین فضایی، حتی نیرومندترین ارتش جهان نیز نمی‌تواند مأموریت خود را به درستی انجام دهد. مردمی که در بحران، نه‌تنها کمکی به دفاع از کشور نمی‌کنند، بلکه با آشوب‌سازی، روحیه ارتش را هم در هم می‌شکنند

نقش رسانه‌ها در سقوط جمهوریت؛ بررسی مستند عملکرد طلوع و آریانا، ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰

نویسنده: روح‌الیمین روحانی

در دو دهه پس از ۲۰۰۱، افغانستان شاهد رشد کم‌سابقه رسانه‌های آزاد بود. صدها تلویزیون، رادیو، روزنامه و وبسایت خبری در سراسر کشور شکل گرفتند که از نگاه کمیت، یک انقلاب رسانه‌ای محسوب می‌شد. در ابتدا، بسیاری از این رسانه‌ها نقش مهمی در اطلاع‌رسانی، آگاهی‌بخشی و نظارت بر عملکرد دولت ایفا کردند اما با گذشت زمان، بخشی از آن‌ها از رسالت اصلی خود فاصله گرفتند و به بازیگرانی تأثیرگذار در روند تضعیف و نهایتاً سقوط جمهوریت بدل شدند. طالبان در جنگ ۲۰ ساله خود، همواره جنگ روانی را به موازات جنگ نظامی پیش برد. در این میان، برخی رسانه‌های داخلی ناخواسته یا به دلیل گرایش‌های سیاسی و اقتصادی، عملاً به تربیون این گروه بدل شدند

طلوع نیوز و آریانا نیوز در سال‌های پایانی جمهوریت بارها مصاحبه‌ها، پیام‌های ویدیویی و اظهارات سخنگویان طالبان را بدون نقد، تحلیل یا راستی‌آزمایی منتشر کردند. در بسیاری موارد، اخبار سقوط ولسوالی‌ها بر اساس ادعای طالبان و پیش از تأیید منابع رسمی پخش می‌شد که به فروپاشی روحیه نیروهای امنیتی در جبهه‌ها سرعت می‌بخشید. در تابستان ۱۴۰۰، پیش از سقوط کابل، این رسانه‌ها بارها خبر پیشروی طالبان را با عنوان بر اساس منابع محلی یا منابع طالبان پخش کردند، بی‌آنکه روایت دولت یا نیروهای امنیتی همزمان ارائه شود. پخش مداوم خبرهای منفی درباره فساد، ناکارآمدی و شکست‌های حکومت، بدون برجسته‌کردن موفقیت‌های نیروهای امنیتی یا اصلاحات انجام‌شده، این ذهنیت را در افکار عمومی ایجاد کرد که جمهوریت یک نظام شکست‌خورده و غیرقابل دفاع است

آزادی بیان در جوامع دموکراتیک بر سه اصل استوار است:

۱. دقت و صحت خبر

۲. بی‌طرفی در پوشش

۳. پرهیز از تهدید امنیت ملی

در افغانستان، این اصول بارها نقض شد:

اتکا به شایعات و منابع ناشناس که خبر را از اعتبار می‌انداخت و فضای ترس را تشدید می‌کرد

جانبداری پنهان برخی خبرنگاران و مجریان از مخالفان حکومت که با زبان بدن، انتخاب واژه‌ها و لحن مشخص می‌شد

بی‌توجهی به شرایط جنگی، جایی که پخش برخی اطلاعات می‌توانست مستقیم به سود دشمن تمام شود.

رسانه‌ها در کنار مأموریت خبری، مأموریت فرهنگی هم دارند. اما در افغانستان، بخشی از رسانه‌ها به‌ویژه شبکه‌های بزرگ، بدون در نظر گرفتن حساسیت‌های جامعه سنتی و مذهبی، برنامه‌هایی پخش کردند که با ارزش‌های بخش بزرگی از مردم در تضاد بود. پخش سریال‌های خارجی با محتوای روابط آزاد، خشونت خانگی و خیانت، بدون هشدار یا تطبیق فرهنگی معرفی الگوهای غربی در پوشش، گفتار و روابط که در جامعه روستایی و مذهبی افغانستان به شدت واکنش‌برانگیز بود طالبان و گروه‌های همسو، از محتوای این رسانه‌ها به عنوان سندی برای فساد اخلاقی نظام استفاده کردند و با نشان‌دادن صحنه‌های سریال‌ها و برنامه‌های تفریحی، مردم روستاها را علیه جمهوریت تحریک کردند.

برنامه‌های سرگرمی شهری و مدرن، فاصله ذهنی میان جوانان شهرنشین و نسل‌های قدیمی روستایی را بیشتر کرد. این شکاف، همگرایی ملی را تضعیف و زمینه نفوذ ایدئولوژی طالبان را در مناطق سنتی تقویت کرد پیوند جنگ رسانه‌ای و سقوط روانی جمهوریت

در ماه‌های پایانی جمهوریت، هم‌زمان با پیشروی‌های طالبان، رسانه‌ها عملاً به بخشی از میدان نبرد روانی بدل شدند:

خبر سقوط مناطق قبل از وقوع، باعث می‌شد سربازان احساس کنند مقاومت بی‌فایده است نبود روایت رسمی قوی در برابر روایت طالبان، باعث شد مردم به‌تدریج نسخه طالبان را به‌عنوان حقیقت بپذیرند ترکیب بحران امنیتی و بحران فرهنگی، مشروعیت نظام را در هر دو جبهه تضعیف کرد: جبهه جنگ و جبهه افکار عمومی.

نمونه‌های واقعی از عملکرد رسانه‌ها(۱۳۹۸–۱۴۰۰)

۲۵ اسد ۱۳۹۸ طلوع نیوز خبر فوری طالبان کنترل ولسوالی چهارچینه ارزگان را به‌دست گرفتند، پخش به نقل از «منابع طالبان» بدون تأیید رسمی ایجاد رعب در میان نیروهای مستقر در ولسوالی‌های همجوار، در حالی که بعداً معلوم شد نبرد هنوز ادامه داشت ۷ دلو ۱۳۹۸ آریانا نیوز میزگرد سیاسی دعوت از یک چهره نزدیک به طالبان که بدون چالش، فساد حکومت را عامل جنگ معرفی کرد عادی‌سازی حضور چهره‌های طالبان در رسانه ملی و تقویت روایت ضد-حکومتی۲۱ جوزا ۱۳۹۹ طلوع نیوز گزارش ویژه تمرکز بر کمبود تجهیزات در ارتش و نمایش تصاویر سربازان بدون سلاح کافی تضعیف اعتماد مردم به توانایی دفاعی نیروهای امنیتی ۱۸ حمل ۱۴۰۰ آریانا نیوز خبر ساعت ۷ اعلام سقوط ولسوالی برمل پکتیکا طبق ادعای طالبان بدون ذکر نظر وزارت دفاع تقویت روایت پیشروی سریع طالبان، در حالی که وزارت دفاع اعلام کرد هنوز مقاومت ادامه دارد ۵ اسد ۱۴۰۰ طلوع نیوز خبر فوری + گفت‌وگوی زنده پخش زنده پیام سخنگوی طالبان درباره تسلیم‌شدن ده‌ها سرباز القای حس شکست حتمی، چند روز قبل از سقوط کابل جدول زمانی وقایع رسانه‌ای مهم پیش از سقوط کابل۲۰ سرطان ۱۴۰۰ آغاز پیشروی گسترده طالبان در شمال طلوع و آریانا تقریباً هم‌زمان خبر سقوط سریع ۷ ولسوالی را منتشر کردند، بیشتر بر اساس منابع طالبان تشدید اضطراب عمومی، کاهش تمایل مردم برای مقاومت محلی

۳۰ سرطان ۱۴۰۰ محاصره لشکرگاه پخش گزارش‌های مکرر از بی‌کفایتی دولت، بدون اشاره به تلفات طالبان کاهش اعتماد عمومی به مدیریت جنگ۱۰ اسد ۱۴۰۰ سقوط شبرغان هر دو شبکه سقوط را پیش از تأیید رسمی اعلام کردند سرعت‌بخشیدن به موج فرار مقامات محلی۱۵ اسد ۱۴۰۰ سقوط هرات پخش زنده تصاویری از پرچم طالبان بر ساختمان‌ها، با تمرکز بر شادی طالبان القای پایان کار جمهوریت۲۴ ساعت قبل از سقوط کابل شایعات گسترده درباره توافق تسلیم بازتاب غیرمستقیم این شایعات در قالب تحلیل و گفت‌وگو فلج‌کردن کامل اراده دفاعی نیروها و شهروندان تحلیل مستند بر اساس داده‌ها غلبه روایت طالبان بر روایت دولت: در اکثر گزارش‌های مهم، منبع اصلی خبر یا طالبان بوده یا منابع محلی که روایت طالبان را بازتاب می‌دادند نبود تعادل در پوشش: موفقیت‌های نیروهای امنیتی به‌ندرت در تیت‌رهای اصلی جای می‌گرفت تأثیر بر روحیه نیروهای امنیتی: پخش خبرهای تسلیم‌شدن، عقب‌نشینی و کمبود تجهیزات، سربازان را به این نتیجه می‌رساند که فرماندهان‌شان قادر به دفاع نیستند بحران فرهنگی موازی: در کنار اخبار جنگ، برنامه‌های سرگرمی با محتوای ناسازگار با فرهنگ عمومی جامعه، به‌ویژه در ماه رمضان و ایام مذهبی، به‌عنوان ابزار تبلیغاتی طالبان علیه جمهوریت استفاده می‌شد بین سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰ نشان می‌دهد که این رسانه‌ها، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم، نقش قابل توجهی در تضعیف روحیه ملی و تقویت روایت طالبان داشتند

رسانه‌ها می‌توانند پاسداران جمهوریت یا گورکنان آن باشند. تجربه افغانستان نشان داد که آزادی بیان بدون مسئولیت اجتماعی و ملی، می‌تواند به ابزاری برای فروپاشی نظام بدل شود. عملکرد بخشی از رسانه‌ها به‌ویژه طلوع و آریانا در سال‌های پایانی، نمونه بارزی از این واقعیت است که در جنگ‌های ترکیبی، رسانه گاهی از توپ و تانک خطرناک‌تر است برای جلوگیری از تکرار چنین فاجعه‌ای در آینده، لازم است: تدوین و آموزش چارچوب‌های حرفه‌ای خبرنگاری در شرایط جنگی رعایت موازنه میان آزادی بیان و امنیت ملی نظارت مستقل و جدی بر محتوای فرهنگی رسانه‌ها.



۲۴ اسد استقلال افغانستان؛ کدام استقلال؟ شش دلیل که ثابت می‌کند ادعای استقلال طالبان دروغ است

نویسنده: ضیا ضیایی

پس از سلطه مجدد طالبان بر کشور، این گروه ۲۴ اسد را «روز استقلال» و «پیروزی» نامیدند؛ روزی که در سال ۱۴۰۰ با فرار اشرف غنی و فروپاشی نظام جمهوریت، طالبان دوباره به قدرت بازگشتند. اما آیا این بازگشت، به‌راستی استقلال افغانستان را رقم زد؟ یا آن‌گونه که شواهد نشان می‌دهد، حاصل یک معامله پنهانی و خیانت‌آمیز بود که نه تنها استقلال را به ارمغان نیاورد، بلکه وابستگی و بی‌اختیاری را تعمیق بخشید؟ در این مطلب تلاش می‌کنیم تا ادعای گروه طالبان را در زمینه «استقلال» راستای آزمایشی کنیم و این‌که واقعا افغانستان مستقل شده است یا بیشتر از گذشته وابسته و جیره‌خوار کشورهای بیرونی؟

معامله دوحه؛ خیانت به استقلال

اول این‌که چنانچه همه می‌دانند، بازگشت طالبان به قدرت نه حاصل یک پیروزی نظامی، بلکه نتیجه یک معامله سیاسی در دوحه بود؛ معامله‌ای که در آن امریکا بدون در نظر گرفتن خواست مردم افغانستان، با طالبان توافق کرد و زمینه سقوط جمهوریت را فراهم ساخت. اگر خیانت دولت اشرف غنی و مماشات امریکا در این توافق نبود، طالبان هرگز نمی‌توانستند به‌راحتی کابل را تصرف کنند. این معامله نه تنها استقلال را به ارمغان نیاورد، بلکه نشان داد که سرنوشت افغانستان در اتاق‌های مذاکره خارجی رقم خورده است. بنابراین، نام‌گذاری ۲۴ اسد به‌عنوان روز استقلال، بیشتر به یک شوخی تلخ شباهت دارد تا یک واقعیت تاریخی.

طالبان؛ نیرویی در خدمت منافع امریکا؟

دوم هم این‌که یکی سرپرست وزارت دفاع گروه طالبان سال گذشته به‌صراحت اعلام کرد که طالبان در سه سال گذشته هیچ‌گاه منافع امریکا را در داخل یا خارج افغانستان هدف قرار نداده‌اند. این اعتراف، پرده از واقعیتی برمی‌دارد که طالبان نه تنها دشمن امریکا نیستند، بلکه در عمل به‌عنوان نیرویی هم‌راستا با منافع واشنگتن عمل کرده‌اند. تسلیحات امریکایی، تجهیزات نظامی باقی‌مانده، و سکوت امریکا در برابر جنایات طالبان، همگی نشان می‌دهند که این گروه با چراغ سبز امریکا به قدرت رسیده‌اند. آیا چنین وابستگی می‌تواند نشانه‌ای از استقلال باشد؟ البته این در حالی است که امریکا بارها حریم هوایی افغانستان را نقض کرده است.

التماس برای شناسایی؛ استقلال یا وابستگی؟

سوم این‌که طالبان از نخستین روزهای بازگشت به قدرت، در تلاش برای کسب مشروعیت بین‌المللی بوده‌اند؛ به‌ویژه از سوی امریکا. درخواست‌های مکرر برای برقراری روابط دیپلماتیک، اعزام هیئت‌ها برای گفتگو با کشورهای غربی، و تلاش برای جلب رضایت واشنگتن، نشان می‌دهد که طالبان بیش از آن‌که به مشروعیت داخلی و خواست مردم توجه کنند، در پی کسب تأیید خارجی‌اند. گروهی که برای شناسایی رسمی از سوی امریکا التماس می‌کند، چگونه می‌تواند مدعی استقلال باشد؟ همین دیروز سخنگوی طالبان عاجزانه از امریکا خواست این گروه را به رسمیت بشناسد.



حریم هوایی در اشغال؛ استقلالی در آسمان نیست

چهارن هم؛ یکی از نشانه‌های بارز استقلال ملی، کنترل بر حریم کشور منجمله هوایی است. اما در افغانستان، پهپادهای امریکایی و پاکستانی به‌صورت روزانه در آسمان کشور گشت‌زنی می‌کنند. خود طالبان نیز بارها اعتراف کرده‌اند که توانایی کنترل حریم هوایی را ندارند. حملات هوایی گاه‌به‌گاه، حضور مستمر پهپادها، و سکوت طالبان در برابر این تجاوزها، نشان می‌دهد که استقلال افغانستان حتی در آسمان نیز تحقق نیافته است. استقلالی که در زمین ادعا شود اما در آسمان نقض گردد، بیشتر به یک توهم شباهت دارد.

کمک‌های مالی امریکا؛ استقلال با دالر؟

پنجم هم؛ در چه ار سال گذشته، طالبان به‌طور منظم از سوی امریکا کمک‌های مالی دریافت کرده‌اند؛ کمک‌هایی که گاه بین ۴۰ تا ۸۰ میلیون دالر در هفته اعلام می‌شد. اگرچه در سال‌های اخیر میزان این کمک‌ها به‌صورت رسمی اعلام نمی‌شود، اما گزارش‌های نهادهایی چون سیگار نشان می‌دهد که میلیارد‌ها دالر به طالبان پرداخت شده است. آیا گروهی که بقای اقتصادی‌اش وابسته به دالره‌ای امریکایی است، می‌تواند مدعی استقلال باشد؟ استقلالی که با پول بیگانه تأمین شود، بیشتر به وابستگی شباهت دارد تا استقلال.

اقتصاد وابسته؛ استقلالی که با صادرات زنده است

ششم اما؛ طالبان نه تنها در عرصه سیاسی و نظامی، بلکه در حوزه اقتصادی نیز وابسته‌اند. اگر کمک‌های خارجی و صادرات محدود متوقف شود، کشور با بحران قحطی مواجه خواهد شد. در چهار سال گذشته، طالبان هیچ طرح اقتصادی مؤثری ارائه نکرده‌اند؛ پروژه‌های قبلی را مصادره کرده‌اند و حتی نتوانسته‌اند گرهی از مشکلات معیشتی مردم باز کنند. گروهی که حتی یک روز بدون کمک خارجی دوام نمی‌آورد، چگونه می‌تواند استقلال را جشن بگیرد؟

جمع بندی سخن

با این حال؛ فارغ از مسئله عدم مشروعیت داخلی گروه طالبان که به آن نمی‌پردازیم، ۲۴ اسد نه روز استقلال، بلکه روز آغاز وابستگی نوین افغانستان است؛ وابستگی‌ای که در قالب معامله‌های سیاسی، کمک‌های مالی، و کنترل نظامی و هوایی از سوی قدرت‌های خارجی نمود یافته است. طالبان با تکیه بر توافق دوحه، حمایت امریکا، و بی‌توجهی به خواست مردم، به قدرت رسیدند و اکنون در حالی دم از استقلال می‌زنند که هیچ‌یک از مؤلفه‌های آن را در اختیار ندارند. استقلال واقعی زمانی معنا دارد که مردم، نه معامله‌گران خارجی، سرنوشت خود را رقم بزنند.

حرف آخر:

چهار سال از فروپاشی آنچه «جمهوریت» خوانده می‌شد می‌گذرد، اما هنوز صدای افتادنش در گوش مردم افغانستان زنگ می‌زند؛ نه فقط صدای سقوط نظام، بلکه پژواک آرزوهایی که زیر آوار آن دفن شدند. در این شماره، تلاش کردیم با بازخوانی لحظه‌های کلیدی، روایت‌هایی ثبت‌نشده، و تحلیل‌هایی چندوجهی، به فهم روشن‌تری از آنچه گذشت نزدیک شویم.

سقوط جمهوریت تنها پایان یک حکومت نبود؛ آغاز دورانی مبهم و پرزخم بود که تا امروز ادامه دارد. مرور این زخم‌ها، نه از سر نوستالژی، بلکه برای درک چرایی آن فروپاشی است، تا شاید از تکرار دوباره‌اش جلوگیری کنیم.

در این شماره، افزون بر پرونده‌ی سقوط، نگاهی انداخته‌ایم به اثرات روانی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن بر جامعه. تلاش کرده‌ایم روایت‌ها را از زبان خود مردم، با همه‌ی تنوع و گاه تناقض‌شان، بیاوریم؛ چون باور داریم که حقیقت یک چهره ندارد، و تاریخ را باید از میان صداهای خاموش‌شده شنید.

ما روایت کردیم تا فراموش نکنیم. باشد که شما نیز بخوانید تا خاموش نمانید.

روایت همیشه همراه شماست

ارتباط با ما

وب‌سایت: www.revayat.com

ایمیل: revayataf@gmail.com

واتساپ: ۰۰۹۸۹۰۲۲۲۹۴۶۸۱



پایگاه خبری-تحلیلی روایت